

فهرستِ تطبیقی واژگان تورکی با هزارگی

(فهرستِ واژگان و نامهای تورکی دخیل در گویش هزارگی)



GünTürk

<http://gunturk.tk/>

فهرستِ تطبیقی واژگان تورکی با هزارگی

(فهرستِ واژگان و نامهای تورکی دخیل در گویش هزارگی)

بر مبنای یافته‌های **ata yurt** از جند منبع معتر

۱-امروزه گویش هزارگی یک لهجه و شاخه‌ای از زبان فارسی پنداشته می‌شود. این زبان یا گویش(=که خودم نیز سردرگمم که آیا زبان بنامم یا گویش!) علی‌الرغم تشابهات و اشتراکات نسبتاً قابل توجه با زبان فارسی، تفاوت‌های زیادی نیز با این زبان دارد. از جمله در گامه را دستور زبان و فونتیک. از جمله ابزارهای دستوری، که ذکر شد، و سیار هم ممکن باشند، بسوندها است. از شمار "بیست" بسوند رابح(=و برکاربرد) در گویش هزارگی، "بانزده" بسوند آن امروزه ناشناخته و با غیر فارسی هستند)=سیار محتمل است که بخشی از آنها ترکی- مغولی باشند). گذشته از ابزار دستوری، بخش بزرگی از کلمات و خزانه و ازگانی زبان یا گویش هزارگی نیز غیر فارسی و عمدهاً ترکی می‌باشند(=در گذشته بیشتر)... گذشته از موارد فوق و اینکه اشتراکات بالتبه زیادی بین گویش با زبان هزارگی امروزی با فارسی وجود دارد، جالب است که بدانید از لحاظ آواتی و تفاوت‌های گویشی و هم‌لهجه و کویش مشابه و نزدیک به لحن و لهجه آنان در همسایگی‌شان(=در بین فارسی‌زبان) دیده نمی‌شود، با حداقل من ندیده‌ام، از مجاوران نزدیک داخل افغانستان گرفته تا همسایگان دورتر، مثل: لهجه‌های اصفهانی، بزدی، شیرازی، کرمانی، تهرانی... و نیز لهجه‌های ثقلی و نامفهوم با کمتر مفهوم آسیای میانه، از جمله لهجه‌های فارسی رابح در گوشه و کنار تاجیکستان و اوزبیکستان و...)=اگر یک فارسی‌زبان مثلاً ایرانی، مکالمه دو هزاره ساکن در هزارستان را با آن غلط‌بومی و اصلی، بشنوید، به فارسی بودن این زبان، قطعاً شک می‌کند!). همچنین در گویش هزارگی بعض‌اً واژگان مترب و فراموش شده یا بهتر بگوییم "فسیل شده" فارسی هم، دیده می‌شوند، از قبیل: اُخْنَد(=بهم ریخته‌گی، بهم ریخته)، إِسْتُور(=ستبر، کلفت)، گیمیز(=ادرار، آورور(=ابر/ در لهجه عشایر بختیاری ایران) یهل(=بگذرار، إِسْتَرَه(=ستاره)، تیز(=گار روده) و...).

۲-ار دیربارز=پیشاتاریخی و تاریخی افغانستان و مرکز آن هزارستان، محل سکوت و هم‌گذار و عبور اقوام، طوانف، و زاده‌های گوناگون بوده است. شمار قابل توجهی از ساکنان، مهاجران، حاکمان و مهاجمان به این سرزمین، اقوام گوناگون زبان و اورال آلتاییک(=بشمول) بخشی از بروتو-ترکها: هون‌های سفید/هیتالیت‌ها/هیاطله) بوده‌اند. از جمله قدیمی‌ترین این ملل، بدون شک نیاکان قوم یا ملتی است که امروزه هزاره نامیده می‌شوند(=به کاغذ پاره‌های تحریف شده، جعلی و آربامحور مورخان معاند افغانستان و منطقه توجه نکنید). اگر چه زبان امروزی این قوم شاخه‌ای از زبان فارسی طبقه بندی می‌شود، ولی در این زبان یا گویش هم(=هزارگی)، علانم و نشانه‌های محکم، مشخص و تأمل برانگیزی از زبان ترکی، هنوز قابل رؤیت و مشاهده‌اند که حداقل اگر آنها را با دیگر شواهد و مدارک محکم از جمله عطف توجه به حضور طولانی و تاریخی ترکان(=و نیز بخشی از بروتو-ترکها) در موطن امروزی هزاره‌ها با نزدیک به آن(=بوبزه هیاطله، خلخ‌ها، لاجین‌ها، قرق‌ها و...) بشمول ساختمان و فرم چهاره این قوم اخیر(=هزاره‌ها) که ژنتیک غلیظ‌ترکی آنان و نیاکان‌شان را به نمایش می‌گذارند)=شاخه شرقی/Turkic Mongoloid(")، توجه و کنار هم قرار داده بشوند، ترکی‌زبان بودن تمام بخشی قابل توجه از اجداد و نیاکان هزاره‌ها را بخوبی می‌تواند مشخص کند(=این یک استدلال میانبر و بصورت خلاصه و موجز ارائه شد). اینکه چرا هزاره‌ها نتوانسته اند

زبانِ نیاکانیشان را تمام و کمال و با مشخصاتِ کامل لسانِ ترکی حفظ کنند، دلایل زیادی وجود دارد که پرداختن به آن از حوصله این بحث خارج است*

۳-امروزه، اگر ملاحظه می‌شود که واژگان سیاری از زبانِ ترکی در زبان پشتون و دری افغانستان=بويزه جنوبی هندوکش و نیمه جنوبی این سرزمین) وجود دارد، از جمله معمترین دلایل آن حضور و حکومت و همسایگی دیرپای اجداد نیاکان هزاره‌ها، بويزه بعد از اسلام=بخشی از خلخال‌ها، لاجین‌ها، غزنوی‌ها، چغتایی‌ها، قاراوناس‌ها، نکودری‌ها، ارغونیه و... در و بر این مناطق و ملل یادشده می‌باشد. بر طبق شواهد تاریخی و یادکرد تذکره نویسان و مورخین گوناگون، بويزه در عهد "بابر" و فرزندانش، قبل از سلطنت افغانه، بر افغانستان کنونی، قوم هزاره در بخش‌های وسیعی از این سرزمین حضور، نفوذ با سیطره داشته است=بويزه بر بخش‌هایی از امریکا، هزاره‌ها رسوب و تنشیش بخشی از بقایای هزاره‌ها اصولاً مرکب از قومیت‌ها و طوائف گوناگون ترک و مغول بوده اند، به بیان دقیقت، هزاره‌ها رسوب و دیگر وابستگان ائمای اسلامی از سلسله‌ها، دولت‌ها، خان‌نشینی‌ها و امپراتوری‌های گوناگون و کوچک و بزرگ ترک، مغول و بیان دیگر باقی‌های گوناگون و نسبتاً رایج توسط اقوامی که اشاره خواهد شد، تا قبل از ظهور چنگیزخان و فرزندان او، اصلاً مجموعه‌های انسانی تحت عنوان مشخص اقوام هزاره، اوزیگ، فزاق، نوعای، تانار=ولکا و کریمه و شاید قره قالبی‌های اوزبیکستان وجود خارجی نداشته‌اند).

۴-واژه نامه‌ای که بیش رو دارید، حاوی "چهارصد کلمه ترکی" و معدودی مغولی می‌باشد=وقیاً 405 کلمه)، در این فهرست، معبار و اصلی که در قدم اول برای انتخاب واژگان، مدنظر بوده، اصل وجود آن کلمات=هزارگی)، در زبان یا گویش‌های اقوام گوناگون ترک بوده است، صرف نظر از اینکه آن ملل و زبان، گویش و لهجه ترکی به چه طائفه، جغرافیا و دوره زمانی، تعلق، رواج با سکنی داشته‌اند یا اینکه بخشی=محدود از آن واژگان، نوسط این طائفه مذکور، و ام گرفته از کدام قوم یا اقوام غیر ترک همسایه یا غیر همسایه=چینی، سانسکریت، ختنی، خوارزمی، تخاری و... بوده است=مستقیم یا با واسطه)، همچنین شماری از واژگان که مشخصات و تعلقات قومی آن معلوم بوده، از جمله برای درک بهتر خوشنده‌گان از تفاوت لهجه‌های گوناگون ترکی، در جای خود درج کرده و آورده ام، ایضاً شمار زیادی از واژگان ترکی و هزارگی ذیل، معانی متعدد و چندگانه داشته‌اند که من فقط آن معانی‌ای را که با معادل هزارگی یا ترکی آن، "طابت"، "زدیکی" یا "ریشه؛مشترک" داشته‌اند را، در اینجا آورده‌ام.

اگر چه اینجانب ایده اصلی و هم شماری از واژگان ترکی و هم بخشی از ضرب المثل‌ها و دویتی‌های هزارگی ذیل را از کتاب ارزشمند جناب حاج کاظم بزدانی ("فرهنگ عامیانه و طوائف هزاره")، برگفته‌ام، ولی فهرستی که توسط من تنظیم و ترتیب شده است، بسیار کامل‌تر، دقیق‌تر، علمی‌تر و از لحاظ معنی و هم تلفظ، نزدیکتر به نمونه‌های هزارگی و ترکی آن می‌باشد=دویتی‌ها با ضرب المثل‌ها را به اینکار خودم بعنوان شاهد مثال به این واژه‌نامه افزوده‌ام) و نیز، منابع مورد استفاده و استناد من، غیر از منابع و مناخذ مورد استفاده ایشان بوده است=در انتهای فهرست منابع مذکور درج خواهد شد، همچنین در فهرست دیل، برای اولین بار، شمار زیادی از واژگان ترکی، علاوه بر آنچه که در کتاب جناب بزدانی آمده است، توسط من ردیابی و مشخص شده‌اند.

در خاتمه باید تذکر دهم که **آفای شاه علی اکبر شهرستانی نیز، در رساله‌ای تحت نام "قاموس زبان هزارگی" که در سال 1352 برای ترقیع درجه علمی نهیه و تدوین کرده بودن، بیش از "هزار و چهارصد و بیان" کلمه هزارگی را که "هفتصد" وازگان هزارگی با منابع معتبر داخلي و خارجي هم مقابله شده است** (منبع: سرزمین و رجال هزاره جات=هزارستان، حسین نائل ص217). متأسفانه این رساله در دسترس من قرار ندارد و اصلاً آن را رؤیت نکرده ام.

تذکر:

۱-تقرباً تمام واژگان، اصطلاحات هزارگی و نامهای روستاهای و طوائف گوناگون هزاره، همچنین معادلهای ترکی آن را، جمیعاً از منابعی که در انتهای این فهرست، درج شده است، استخراج کرده ام.

۲-متأسفانه نسل جدید هزاره، بويزه آنها که خارج از هزارستان متولد و نشو نما کرده اند، اکثر واژگان، اصطلاحات و دیگر عناصر بومی و اصیل هزارگی، از جمله سیاری از واژگان این فهرست را، به فراموشی سپرده اند.

۳-حروف لاتین انتخاب شده در مقابل حروف و صدای هزارگی (در فهرست ذیل):

فتحه [ā] حرف ش [ş] حرف ج [ç] حرف او [ö] حرف او [ü] حرف غ [ğ]، مایقی حروف، همان حروف لاتین رایج است.
همچنین در مقابل واژگان هزارگی داخل کروشه=هزارگی و در مقابل واژگان معادل هزارگی در گویش‌های ترکی=ترکی و یا مغولی=مغولی درج شده است.

***آبه/آبه**=[abā~apā]=**هزارگی**[1]-**بدر**=[در لهجه دایزنگی(1)]-**مادر**=[در لهجه بیسوودی(2)]-**آپه**=**در بعضی گویش‌های هزارگی به معنای خواهر بزرگ است.**
گول آبا/گول آبا=ترکی قزاقی/تاتاری/ترکمنی / اوزبیکی=**مادر کل مانند**، **مادر همچوکل**، **خواهر گل**(منبع: فرنگ نامهای ترکی، فرهاد جوادی، عبدالله اوغلور، ج 1، ص193 ، شتر اختن).

آپا/آپه/آبا=[apa~ebe~aba]=**ترکی**=**در زبان ترکی بیشتر به معنای پدر، پدر بزرگ و ندرتاً به معنای مادر بزرگ و مادر است**(منبع: جامع التاریخ / رشید الدین فضل الله همدانی / ج 3/ ص2124 / شتر البرز).

آنابا=**ترکی سقزی**=**مادر، در زبان ترکان ساکن در شهر سنقر از توابع ولایت کرمانشاه، در خطه کردستان ایران**(منبع این قسمت را متأسفانه فراموش کرده ام).

آبیی=**ترکی تاتاری**=**آقا، برادر بزرگتر**(منبع: فرنگ نامهای ترکی، ج 1، ص242).

***آسقل/اقسقل**=[هزارگی]=**absaq=al-** در ضرب المثل‌های هزارگی به معنای ریش‌سفید، رهبر و رئیس به کار برده می‌شود
مناب: ایسقل/اقسقل که زیاد شد قل بیرو موشه!).
اکساکال=[ترکی تاتاری]=**ریش سفید و فرزانه**(منبع: فرنگ نامهای ترکی، ص263).

ایغه = هزارگی= عمو، برادر پدر (=مثال: **ایغه** و جیه گو قومای بیری... تغایر ایکه جی پیله نمیله)

آبا/غا = ترکی]=**عم را گویند** (منبع: سنگلاخ، مهدیخان استرآبادی، ص 7، نشر مرکز)

***آته/آتا**=[هزارگی]=**پدر، ایضاً نام روستایی در هزارستان/غزني/چغتو**: آته میر، همچنین نام یکی از طوائف ساکن در ولسوالی (شهرستان/فرمانداری)⁽³⁾ **چاغوری**: آته/آتا... در گویش هزارگی، در بیشتر موارد، در کلمات مورد استفاده، مصوت بلند «آ-

a به مصوب کوتاه «ا-ا» (و مثلا در همین مورد کلمه آتا به آتا) تبدیل می‌شود. به جرأت می‌توان گفت که معروفترین و پُر کاربرد ترین واژه ترکی در گویش هزارگی (تمام لجه‌ها در هزارستان مرکزی) که همچنان زنده و جاری است، همین کلمه آتا به معنای پدر می‌باشد. حتی بجهه‌های هزاره که در مهاجرت و شیوه‌ها نیز بدین‌آمداند، این کلمه به گوششان آشناست و آن را استعمال می‌کنند (ضرب المثل: آسیه اگه از آتا تو بشه آم د نوبده!).

آتا [ترکی] مشهور، معروف، بدر (منبع: فرهنگ نامهای ترکی، ص 342). آتا [ترکی] بدر، واژه آتا در زبان ترکی به معنای بدر است، واژه کمن بدین معنا قانک (qang) بوده است و آتا برای نخستین بار در منون اویغوری بودانی سده هشتم میلادی جایگزین قانک شده است (منبع: جامع التواریخ ج 3 / ص 2285).

* آچه [ajə]=[هزارگی] بیره زن، مادربرگ و ایضاً جزء اول نام کوتاه معروف در هزارستان: آچه‌گگ = کاتبان دولتی و غیر يومی نام این کوتول را به تشخیص غلط خود، حاجی‌گگ "ثبت و اشاعه کرده اند" (ضرب المثل: آچه ۰۰۰۰ جفه دیدگو بخ میزنه، کره ر دون مادیوا). آچه [ترکی] زن مُسنه (منبع: سنگلاخ، مهدیخان استرآبادی، ص 19).

* آگاسی / آفاسی [ağası]=[هزارگی] نام روستانی در هزارستان / غزني / خواجه‌میری با عمری، در این ولسوالی کوچک، بصورت عمدۀ هزاره‌ها، پشتون‌ها و بیان‌ها زندگی می‌کنند. آگاسی [ترکی] سرور و بزرگ (منبع: فرهنگ نامهای ترکی، ص 258).

* آغه [ağə]=[هزارگی] هزارگی نامی احترام آمیز برای زنان، زن اشرافی و محترمه، در گذشته به زنان خوانین و بیک‌های هزاره کفته می‌شد (مثال: چیل مادیان کرده‌دار... سرگله = قلین آغی‌نگاره... نمیدیم باچی‌نگاره!). آغا [غولی] = سان، خان، همسر و در اصطلاح کاه به معنای شاهزاده‌خانم نیز به کار رفته است (منبع: جامع التواریخ، ص 2291). کوهرشاد آغا = همسر معروف شاهزاده، فرزند امیریمور کوکانی.

* آغیل [ağıl]=[هزارگی] 1- روسنا، دهکده 2- جای گوسفندان (ضرب المثل: یک نفر لشکر نموشه، بک خانه، آغیل!). آغل [ترکی] در نوشته‌های فارسی بصورت آغیل / آغل / آغول و آول نز ضبط شده است. آغل در زبان ترکی نخست به معنای: محوطه‌ای برای چهارباغان، حایاکاه کله و بویزه کله گوسفندان بوده اما بعدها به معنای: محوطه و محل استقرار جادرها (خیمه‌ها) نیز به کار رفته است (منبع: همان، ص 2292).

* آق / غ [ağ~aq]=[هزارگی] جزء اول نام چند روستا و کوتول در هزارستان: آق‌بلاق، آق‌رباط، آق‌زرات، ایضاً نوعی گیاه (علی‌هرز) که رنگ سفید دارد: آق‌جم. آقیا [aqya]=[هزارگی] اسبی که یال سفید داشته باشد. آغ / ق [ترکی] رنگ سفید (منبع: سنگلاخ، ص 22).

* آقره [oqrā]=[هزارگی] جسم، آقره هزارگی که به معنای چشم است، مخفف و کوتاه شده آق و قره به معنای سبید و سیاه می‌باشد. این کلمه و نام، ممکن است که بخاطر سفیدی و سیاهی اجزاء و نمای ظاهری چشم بدان اطلاق شده باشد. امروزه در بیشتر گویش‌های ترکی، چشم را کفر می‌کویند (ضرب المثل: آقره‌شی د تراقشی یه!). آغ قره [ترکی اذربایجانی] = سبید و سیاه (منبع: خود آموز و مکالمات روزمره ترکی اذربایجانی، ص 259).

* آلخاتون [alxatun~âlxātu]=[هزارگی] به باور عوام، بایوی از جنس احنته که چشمان سُرخ دارد و ایضاً نام قریه‌ای در هزارستان / میدان - وردک / بیسود: آلتون (مثال: الخاتون). بليل‌خاتون، بیجه‌خاتون، گُرلخاتون! [گوزل در زبان ترکی = زیبا]. آل [ترکی] آل در زبان ترکی به معنای سُرخ است و در آغار تنها به معنای مُرکب سرخ جینی که فرمانروایان فرمانهای خوبش را بدان مُهر می‌کردنده به کار می‌رفت. این واژه در «سنگنشته‌های اورخون» بارها به کار رفته است (منبع: جامع التواریخ، ج 3، ص 2293). آلاله [ترکی] لاله سُرخ، ایضاً آل‌الما / آل+الما = سبب سُرخ (منبع: فرهنگ نامهای ترکی، ص 11-12).

* آلغه / آغا [alğā]=[هزارگی] چکش. بالغا [ترکی قزاقی] = چکش (منبع: همان، ص 355-370).

* آیه [ayă]=[هزارگی] مادر در لهجه دایزنگی (ضرب المثل: آیه دل موسوذه، دایهَرَه دامو!). اویا [ترکی] همشیره کوچک (منبع: سنگلاخ، ص 55). آیم [ترکی] خاتون و بانوی حرم (منبع: همان، ص 33).

* آبغه [âbağā]=[هزارگی] عمود، برادر پدر = ضرب المثل: ایشکمه گوشت نموشه، بچه آبغه دوست نموشه!. آباق / غا [ترکی] عم را گویند (منبع: همان، ص 17).

* ارمان / اربو [ârbo]=[هزارگی] حسرت، آرزو = ضرب المثل: پیشنه‌ها پیشیمو، پسنه‌ها دل آربو!.

* آبای زده شدن [âlpaq]=[هزارگی] نحت تأثیر عظمت شخص یا مجلس قرار گرفتن به قسمی که در هنگام سخن، زبان به لکن افتد. ارباع [ترکی] افسون (منبع: همان، ص 20). ارباغچی / ارباغ + حجی [ترکی ا Anatolian] ساحر، حادوگر (منبع: فرهنگ نامهای ترکی، ج 1 ص 251). ارباون [ترکی قزاقی / باشفردي] افسون، سحر، حادو (منبع: فرهنگ نامهای ترکی، ص 3).

* آبغه [âlğā]=[هزارگی] کف دست (مثال: آله د تولعه تو، بی تُلغه نُر که نفته بلغه تو از آلغه تو!). آل [ترکی اذربایجانی] دست (منبع: خود آموز و مکالمات روزمره زبان ترکی اذربایجانی، ص 43). ایلیک [ترکی] دست را نامند و ایل و ایلک هم خوانند (منبع: سنگلاخ، ص 68).

* آلقان [älqan]=[هزارگی] نام منطقه‌ای در هزارستان / ارگان (دایکنی / شهرستان) (3). آلقان [ترکی] سرخخون، خون سرخ (منبع: فرهنگ نامهای ترکی، ص 270).

* الک - بولک [olgak-bolgâk]=[هزارگی] رنگارنک. البو لا [ترکی] مختلف اللون، ابلق (منبع: سنگلاخ، ص 24).

* آلو[=هزارگی]=آتش، آنگ[=زیانه آتش]=**ضرب المثل**: دَ زمستو از پَلوْ گَدَه آلو خوشَه!.

الا[=ترکی]=شعله و نایره آتش منیع: همان، ص(25).

النو[=ترکی آنطاولی]=زیانه و شعله آتش(منبع: فرنگ نامهای ترکی، ص(11)).

* آله/[الك]==[âlā~âlāğāk]=هزارگی[=آبلق]=**ضرب المثل**: مار گزیده از رسپون آله گک می‌ترسَه!.

الا[=ترکی]=ابلق(منبع: سنگلاخ، ص(24)).

الا[=ترکی]=لا در زبان ترکی به معنای: رنگارنگ، ابلق، لکه لکه، حال حالي، حالدار.

* آید[=هزارگی]=سخن، آبد کردن: کس از بینی خو بلند آید نمی‌تنَه!.

آیتماق/[غ]==[âitmaq/غ]=ترکی[=به معنی گفتن باشد. آیتماق/[غ]=ترکی]=**اضح و روشن و بی پرده گفتن**.

آیتماق/[غ]==[ayeetmaq/غ]=ترکی[=به معنی کفتن باشد. آیتمیش[=ترکی]=**گفته**(منبع: همان، ص(30)).

ایعاق/[غ]==[ay]=ترکی[=ایعاق از مادة اي]=**سخن کفتن**، کفتن، بیان کردن، عرض کردن(منبع: همان، ص(30)).

سخن جین، تمام، پشت سرکو و غماز است. در سینک نیشته های ترکی، تنها «ای» به معنای گفتن و «یوجوچی» به معنای مشاور و حکیم، آمده است. در زبان کومانی(قبچاقی) «ایغافلا» به معنای اظهار کردن، توصیح دادن، دادخواهی کردن به کار رفته است(منبع: جامع التواریخ / ص(2309)).

* آیریغ[=هزارگی]=خر و اسب نر فحلی.

آیغیر[=ترکی]=تر(منبع: سنگلاخ، ص(32)).

* ایکه/[اه]==[âykâ]=هزارگی[=مادر].

ایکه/اهک[=مغولی]=در زبان مغولی به معنای "مادر"، "مادری"(بومی) است(منبع: جامع التواریخ، ج 3 ، ص(2310)).

* ارکه/[اركه]==[erkâ]=هزارگی[=انکشت شصت].

ارناک[=ترکی]=انکشت(منبع: سنگلاخ، ص(21)).

* ارکه تو/ارکه+تو[=هزارگی]=نارداهه، نازپروردۀ =**ضرب المثل**: بُزَّعَلَه ارکه تو بَلَه جَاهَه صَابِخَو گِيمِيز موکونه!.

انرکه[=هزارگی]=ترکی قزاقی/فریزی/ترکمنی اوزبیکی[=نازپروردۀ و نازک(منبع: فرنگ نامهای ترکی، ص(25)).

اکه[=ترکی اویغوری]=**نازپروردۀ و نازک**(منبع: همان، ص(33)).

* ارکاج/برکاج[=هزارگی]=زی که پیشایش کله می‌رود.

ایرکاج[=ترکی]=بُزَّ تَر سَه سَالَه و تَر پِيشَرَو كَله(منبع: سنگلاخ، ص(61)).

* اسپین بولداک[=spinboldâk]=پشتو=منطقه‌ای در مرز جنوبی افغانستان و پاکستان، قبل از آمدن افغانها/پشتونها به این منطقه(بتدريج از دوره جاشينيان امير تمور به بعد)، آن نواحي تحت نفوذ و حیاط خلوت هزاره‌های جنوبی، بشمول قندهار يوده است. حزء دوم ابن نام - واژه بولدق/بولداق / غ - به احتمال قوي تائير زيسٰت ترك- مغولها، بشمول اعداد هزاره‌ها در قندهار و دیگر مناطق همچوar يوده است. در زبان پشتو، عموماً حرف "ق" بصورت "ك" تبدل و تلفظ می‌شود.

بولداق/بولداع/بولدوغ[=مغولي]=در زبان مغولی به معنای تیه است(منبع: جامع التواریخ، ص(2258-2179-2327)).

* اچاق/[غ]==[ojaq/غ]=هزارگی[=دیگدان].

أوچاق/[غ]=ترکی[=آشداي مطبخ(منبع: سنگلاخ، ص(24)).

* آچت/أوچت[=هزارگی]=ناگهان و باجله و بطور عمودی از حا برخواستن.

أوچتى[=ترکی]=امر است از پریدن(منبع: همان، ص(37)).

أوچا-أوچا[=ترکی]=پران پران(منبع: همان).

* الجه[=هزارگی]=عنیمت جنکی.

أولجا//أولجو/أولزا[=مغولي/ترکی ترکمنی/فریزی/قزاقی]=عنیمت بدست آمده(منبع: جامع التواریخ ص(2305 و فرنگ نامهای ترکی ، ص(38)).

أولجاي[=مغولي]=أولجا از مادة أول(O)=یافتن، تحصیل کردن، کسب کردن، بدست آوردن + پساوند جا(Ja)=به معنای عنیمت،

باشه شده، درآمد، سود، تاراج و اسیر جنکی است(منبع: جامع التواریخ ج 3 / ص(2305)).

* أكى/اوگى/اوگەبى[=هزارگی]=اندر، ناتنى.

اكاي[=ترکي]=نابدرى(بدراندر)، نامادرى، نابراذرى. در لهجه ترکی آذربایجانى=اوگەبى(منبع: سنگلاخ، ص(51)).

* أوبه[=هزارگی]=نوده سنگ ایاشه شده. بيهه‌های کوجل حیمه مانند. همچین، جزء اول نام منطقه و روستایی در هزارستان[=ارزگان] که در زمان بروزه نسل‌کشی و "هولوكاست" هزاره‌ها در زمان عبدالرحمن حان، جنگ‌های سختی در آنجا درگرفته است: آبه تو، این منطقه بعد از فنه عبدالرحمن، پاکسازی نزدی و در اختیار افغانها متجاوز و غاصب قرار داده شد=ناقلین).

اويا[=ترکي قزاقى]=تىه(منبع: فرنگ نامهای ترکی / ص(299)).

اويا[=ترکي]=**حیمه‌های کوجل**(منبع: سنگلاخ، ص(33)).

* أونغل/أودفل[=هزارگی]=سام روستا ي در هزارستان/غزني/جاجوري، أيضًا زادگاه آيت الله العظمي محمد

اسحاق الفياض از مراجع بزرگ عراق(هزاره تبار).

أوت/أود[=ترکي]=1- کیا و علف 2- آتش(منبع: همان، ص(35)).

أوت[=ترکي آذربایجانى]=**علف**(منبع: خودآموز و مکالمات روزمره ترکی آذربایجانى / ص(270)).

* أور[=هزارگی]=اولاده يك بدر، طایقه، کوچکی که همه از تُخمه يك پدر باشند. مثال: أورفلاني: بني فلانی، يا آل فلان.

اوروو[=ترکي قزاقى]=قibile، طایقه، خاندان(منبع: فرنگ نامهای ترکی، ص(321)).

اوروغ[=ترکي]=از رشهه اور[=ur]=ترکي=گذاشتمن، پاشیدن در اصل به معنای: دانه، تخم و بذر است در دیوان لغات الترك کاشغري تنها به همین معنا آمده و در اصطلاح به معنای: نسل، سلاله، فرزندان يك نیا ي مشترک، دوده، دودمان، نزاد، خویشاوند و قبیله است(منبع: جامع التواریخ / ص(2301)).

اوروغ/ق[=ترکي]=خوبیش و تمار و منسوبان و متعلقات را کویند(منبع: سنگلاخ، ص(44)).

- * اورخان=[orkan]=[هزارگی]=نام منطقه و روادخانه‌ای فرعی در هزارستان: ۱- دایکندی از توابع ولایت آرگان ۲- ناوه‌میش باخران از توابع ولایت هلمند(شمال این ولایت).
- اورخان=[ترکی]=سپردار حنک‌اوران چرک(منبع: فرنگ نامهای ترکی، ص304).
- اورخان=[ترکی]=از آباء و اجداد ترکان در ترکستان قدیم، فرزند یافت این نوج، حاکم و والی شهر(منبع: همان، ص319).
- * اورکه=[orka]=[هزارگی]=بیلاق گاه.
- اولکه=[ترکی]=سرزمین، وطن(منبع: همان، ص324).
- * اوزداغ=[üzdağ]=[هزارگی]=نام روسنایی در هزارستان/غزنی/ناوور=اتفاقاً این منطقه کاملاً کوهستانی و سردسیر است.
- * اوزداغ=[ترکی]=کوهِ حقیقی(منبع: همان ص313).
- * اوح/أوح=jıt=[هزارگی]=اشیاء نوک تیز در حال عمودی بشمول کوههای محرومی و نوک تیز.
- اوح=[ترکی]=نوک و دم و سر هر چیز(منبع: سنگلاخ، ص38).
- اوح=[ترکی]=به معنای سر، انتها، نوک، پایان چیزی است و به همین معنا در "سنگ بیشه‌های اورخون" آمده است. (منبع: جامع التواریخ / ص(2133).
- * اوح/أوح=jıt=[هزارگی]=کینه و نفرت و لجنباری.
- اوح=[ترکی]=انتقام(منبع: سنگلاخ، ص38).
- اوح=[ترکی]=ترکی آذربایجانی=انتقام(منبع: خودآموز و مکالمات روزمره ترکی آذربایجانی / ص238).
- * اوح ترکان=[torkan]=[هزارگی]=نام روسنایی در هزارستان/غزنی/جَعْنُو(منبع: سرزمین و رجال هزاره جات، نائل، ص46).
- اوح=[ترکی]=عدد سه(منبع: سنگلاخ، ص37).
- * اوجی=[oçi]=[هزارگی]=نوشیدن.
- ایچماک=[ترکی]=شرب(منبع: همان، ص59).
- * اگره/أوگره=ogră=[هزارگی]=آش، کشکاب.
- اوکرا=[ترکی]=آش رشته(منبع: همان، ص52).
- * اolar/أولار=oular~olar=[هزارگی]=کیک زرین=در لهجه هزاره ترکمنی(5).
- اولار=[ترکی]=کیک نز(منبع: فرنگ نامهای ترکی، ص308).
- * اولوم=[olum]=[هزارگی]=گذرگاه آب، همچنین اسم دو روستا در هزارستان ۱- غزبی/حاغوری: اولوم قَدَه، ۲- نام قریه‌ای است در حصه‌ای اول ولسوالی بیسو=(غرب ولایت میدان-وردک) در کنار روادخانه هلمند: فراخ اولوم.
- بولوم=[ترکی]=معبر آب(منبع: سنگلاخ، ص268).
- * باتور=[batur]=[هزارگی]=حسور، بی‌باک، قهرمان، دلاور، ایضاً نام شماری از نیاکان طوائف کوناکون هزاره: جراغی‌باتور، باری‌باتور، اورباتور، میرباتور. همچنین جزء دوم نام منطقه‌ای در هزارستان/أرگان/کجران: فره‌باتور=ضرب المثل: جنگ نادیده باتور، مهمان نادیده جوانمرد().
- باتور/باتیر/بهادر=[ترکی]=قرافی/ثاتری/ترکمنی/مغولی=پهلوان، بیل، حوانمرد، قهرمان، دلیر(منبع: جامع التواریخ/ ص2328 و فرنگ نامهای ترکی / ص348).
- اولان باتور=[مغولی]=نام بایخت مغولستان، به معنای: قهرمان سُرخ بوش(منبع: به نقل از گوینده یک فیلم مستند امریکایی در مورد مغولستان در تلویزیون ایران).
- * بای=[bai]=[هزارگی]=ثروتمند=ضرب المثل: سوچ سیر نموشه، دوز بای!.
- بای=[ترکی]=ثروتمند(منبع: سنگلاخ، ص81).
- * بای‌دادن=[baidadâd]=[هزارگی]=باختن، نیست و نابودکردن=ضرب المثل: ۱- امید شاخ دمه بای داد!
- بای ببردی=[ترکی]=به باد داد و نیست کرد(منبع: همان، ص81).
- * بَرَدَاعَ=[bâbârdağ]=[هزارگی]=برآمدکی زیر گلو.
- بوقوردادق/بوقوردادق=[ترکی]=استخوان دو طرف خلفوم را کویند(منبع: همان، ص89).
- * بُرداقي=[bordagi]=[هزارگی]=گاو چاق برای ذبح.
- بوردادق/غ=[ترکی]=به معنی فربه و پرواره باشد(منبع: همان، ص85).
- * بَخَتَهَ وَرَ=[bâbârdağ]=[هزارگی]=نامی نیست آ رایح=بویژه در گفتشte در میان زنان و دختران هزاره.
- بخته ور=[ترکی]=خوشبخت و کامیاب، نامی برای دختران(منبع: فرنگ نامهای ترکی / ص67).
- * بُعْجي=[boğji]=[هزارگی]=انسان یا حیوان گردن کوتاه.
- بغه/باغا=[مغولی]=در زبان مغولی به معنای کوچک، کوتاه قامت، کم، اندک، کودک، خردسال و دون‌باشه است(منبع: جامع التواریخ / ص2322).
- * بُعْوند/بوعوند=[boğond~buğond]=[هزارگی]=گروی و کلوله شده، برجستگی در اعضای بدن یا زمین و غیره بوغون=[ترکی]=بند و مفصلی را کویند که در اعضای ادمی و ننه درختان باشد(منبع: سنگلاخ، ص89).
- * بَلَدَرَغُو/بَلَدَرَغان=[bâldârğو]=[هزارگی]=گلپر، نوعی گیاه.
- بالدیرغان=[ترکی]=ساق انجدان، نوعی گیاه(منبع: همان، ص80).

*بُلّاق=[bolag/q]=هزارگی[=جزء دوم نام بعضی قراء و مناطقی در هزارستان، از جمله "أَمْلَاق"، "تِبْلَاق"، "سِمْلَاق" در حصه اول بیسوود، "خَرْبَلَاق" و "دَرْدَلَاق" در یکه اولنگ، "كَارْبَلَاق" در خطه دایرنگی، "كَرْمَلَاق" در حصه دوم بیسوود در کجان، "سَيْنَيْلَاق" در توپخانه دامبرداد/میدان- وردک)=مثال: پیش شما آمده‌ایم...از راه دور آمده‌ایم...آز راه دور آمده‌ایم...خورجین پر آمده‌ایم....از سرلّاق آمده‌ایم...سینه به داغ آمده‌ایم...قد همقراع آمده‌ایم...دخترسراع آمده‌ایم!).
بُلّاق/غ=[ترکی]=چشممه، آب را نامند(منبع: همان، ص 9).

*بُونزا=[butra]=هزارگی[=پراکنده شدن، پاشان شدن)=ضرب المثل: از ونگه‌شی، خاک بُونزا موکونه‌ای!).
بُوناماڤ/غ=[ترکی]=پریشان و منقش و منفرق شدن(منبع: همان، ص 82).

*بُونه=[buta]=هزارگی[=درختچه‌های کوچک و کوتاه قامت در صحاری و کوه‌ها)=ضرب المثل: تا باد نزنه، بُونه سور نموخره‌ای!).
بُونا=[ترکی]=نهال کوچک درخت و ریاحین(منبع: همان، ص 82).

*بُودَةَهَ=[bodānā]=هزارگی[=برنده معروف، بلدرجین)=ضرب المثل: قد زاغ بُودَهَ میگره‌ای!).
بُودَةَهَ=[ترکی]=بلدرجین(منبع: همان، ص 84).

*بُور=[bur]=هزارگی[=رنگ خاکی)=ضرب المثل: پیش آدم کور، چی بُور!).
بور=[ترکی]=وازه بور(Bor) در زبانهای ترکی گروه L/R=(L/R=z)=(\\$)=) که همه زبانهای ترکی امروز حز زبان چوواشی را در بر می‌گیرد) به معنای حاکستری است و بیشتر برای رنگ اسب، اما بعدها به معنای قهوه‌ای روشن نیز به کار رفته است(منبع: جامع التواریخ/ص 2324).

*بُوربی[burbi~borbi]=هزارگی[=پاشنه، پا]=بُوربی[burbi~borbi]=هزارگی[=دو طرف ران را خوانند و فراغی نوشته، بُوربی رک با بُود(منبع: سنگلاخ، ص 85).

*بُرْغَاسُو[borğəso]=هزارگی[=نوعی درختچه].
بورسو=[ترکی]=نوعی گیاه(منبع: همان، ص 85).

*بُورگُوح[burguj]=هزارگی[=عقاب].
بورگود=[bor]=هزارگی[=عقاب]=در لجه‌های هزارهای ترکمن.
بورکوت/بورکوت/بورکوت/بورکوت/بورغوت=[ترکی اوزبکی/قزاقی/فرغیزی/ئاتاری/ترکمنی/اویغوری/باشغردی]=عقاب(منبع: همان، ص 86 و فرنگ نامهای ترکی ص 364-365-376).

*بُوغَةَ=[boğā]=هزارگی[=گاو نر و جوان].
بُوغَا[ترکی]=گاو و کاومیش نر(منبع: سنگلاخ، ص 88).
بُوغَا[ترکی]=آهو، کوزن(منبع: فرنگ نامهای ترکی، ص 70).

*بُوغُوس[boğüs]=هزارگی[=1- حالتی که از شدت خشم کلو را اشک بگیرد 2- غصه نالک 3- عبوس و ترشو].
بوخساماف/غ[büxsamaq/q]=هزارگی[=کربه در کلو کره کشتن از شدت اندوه که آنرا به عربی غصه گویند] و مؤلفین رومی(ترکان عثمانی)، به معنی گربه کردن عاشق در هجران معشوق نوشته، گفته‌اند که حضرت "نوایی" این لغت را در محکمة اللختین به این معنی تصحیح نموده(منبع: سنگلاخ، ص 83).

*بُولُغُو/بُلُغُو[bolgo]=هزارگی[=آپکشیدن، شستن. تطهیرکردن)=ضرب المثل: دانخوره بولغو کوا!).
بولغا=[ترکی]=»... بولغا در ترکی کهن و بولا در برجی زبان‌های ترکی معاصر بهم خوردن، در هم آمیختن مایعات، به جنسی درامدن... است(منبع: جامع التواریخ، ص 2327 بیل کلمه بولغا) بولغوی هزارگی نیز ممکن است از همین ماده بولغا مشتق شده باشد.

*بُولْتَكَ[bulak]=هزارگی[=قسمت، بخش، دسته].
بُولُك=[ترکی]=فرقه و گروه(منبع: همان، ص 92).

*بُولوگ[bülüg]=هزارگی[=ریاد، کثیر، فراوان].
بولوق=[ترکی]=فراوانی(منبع: خودآموز و مکالمات روزمره ترکی آذربایجانی/ ص 271).

*بُولَهَ[bolâ]=هزارگی[=پسرخاله یا دخترخاله، خاله زاده]=ضرب المثل: چیل بُولَهَ دَچِيلَنَوْ گُرگ خورد، از یکدیگه خو خبر نشدا!).
بُولَهَ[ترکی]=خاله زاده(منبع: طبق شنیده‌ها از افراد مطلع).

*بَولَى[bâwlî]=هزارگی[=برنده شکاری تربیت شده]. در قدیم که مردم خاطر آسوده داشتند، حوجه، باز و عقاب را برای شکار تربیت می‌کردند و روش تربیت از این قرار بود که بر و بال پرندگانی از نوع کنجشک و کبوتر را قیچی می‌کردند و "بَولَى" با یک حرکت سریع آن را شکار می‌کرد و می‌درید و بدین طریق راه و روش شکار را بهتر باد می‌کرفت.
باؤلى[مغولی]=باؤلى در زبان مغولی به معنای: تعلیم و تربیت و بروش است، بوبیه تعلیم جانوران و پرندگان شکاری(منبع: جامع التواریخ/ ج 3، ص 2319).
چاولى[ترکی آناتولی]=حوجه مرغ شکاری طوغان(طغان) یا حوجه شاهین که هنوز به شکار عادت نداده شده باشد (منبع: فرنگ نامهای ترکی ، ص 422).

*بُیِّ/نُوي[boy]=هزارگی[=زطبیل، حشره‌ای از خانواده عنکبوتیان].
بُیِّ[ترکی]=رُتلا را نامند(منبع: سنگلاخ، ص 98).

*بَيرِي[beri]=هزارگی[=عروس]=مثال: دختر، تو ره موگوم، بِيرِي تو بشنو!).
بیری[مغولی]=عروس(منبع: جامع التواریخ / ج 3، ص 2086).

*بِيسُود/بِيسُود[besüd]=هزارگی[=نام اقوام ساکن و ولسوالی‌های سه‌کانه، در هزارستان]=ولایت میدان- وردک) و نیز مشرقی(در گذشته‌ها عده‌ای از بیسویهای هزاره، در مشرقی سکونت داشته اند که بتدریج در میان پشتونها مستحیل شده و فقط نام آنها بر یکی از ولسوالی‌های ولایت ننگرهار باقی مانده است).
بیسوت[ترکی/مغولی]=نام قومی از ترکان در ترکستان و مغولستان قدمی(منبع: فرنگ نامهای ترکی، ج 1، ص 373).

***بسوت**=[ترکی اویغوری]=بشتیبان، یاور، حامی(منبع: همان، ص372).
باسات=[ترکی]=همیشه یاور، مدد و تعاوون، مهربان و شفیق، از اسمایی قهرمانان و اساطیر داستانهای دَدَه قورقوود(منبع: همان، ص351).

باسوت=[ترکی اویغوری]=بشتیبان، یاور، حامی(منبع: همان، ص351).
بیسوت/بیسود=besüt~besüd=[مغولی]=از شاخه‌های قبیله، تایچیوت [Taiçiut~Tayıcıut]، این قبیله=(تایچیوت) یکی از قبایل مهم "بیسوت" بوده است. ایضاً چند نم از دشمنان وی بوده است. **جهة** یکی از دو ژنرال بسیار معروف چینگیزخان نیز از قوم "بیسوت" بوده است. از جمله «باچوپیان» امیر تومان(فرمانده ده هزار سرباز) که در فتح بغداد و سقوط خلافت پیرو و سلسله ایلخانان ایران بوده اند. از جمله «باچوپیان» همچرین مولانای رومی بوده و خود او با عساکریش، حتی تا بوسیده عباسی، در زمان هلاکوخان نقش عمده‌ای ایفا کرد(باچوپیان، همچنین از قوم بادشده، می‌توان از برادر کوچکتر جهنه)=اوروس) که سالها مسئولیت و فرماندهی فسیلهای شمال شرقی امپراطوری و ارتیش ایلخانان=هرات و بادغیس) را در مقابل ناخت و نار رقیبان و عموزادگان چفتایی‌شان به عنده داشت، نام برد(منبع: همان/ ج3 و ج1 / ص208-2078).

***بھسود مشرقي**=مردم بھسود/بیسود در گذشته‌ها=از پنج یا شیش سده قبل) در ساحه وسیعی از افغانستان پراکنده بودند. آنها قبل از سیطره کامل افغانها، کم و بیش از بخشی نواحی مشرقي(بشمول بھسود مشرقي که برگرفته از نام همین قوم است) تا بخش‌های عمده‌ای از ولایت بیدان-وردک امروزی را، تحت نفوذ خود داشتند. از آنچنانی که در گذشته بخش بزرگی از مردم هزاره کوچنشین بوده اند، بیسودی‌ها زستان بسوی جلال آباد و لغمان میرفته و تابستان به هزارستان بیلاق می‌کردند. از جمله «...جوی بھسود در دامنه کوه قریغ(؟) یادگار همان زمانها است. قبر باهه بھسود در نقطه‌ای در قله آن کوه قرار دارد. خوانین بھسود تا قبل از (فتنه) عبدالرحمن بن زیارت آن قبر میرفند..**بک نفر چهارگاه ترکی** به نام سیدعلی کاتنه متفوقی 970 بین 961-964 هجری که از پشاور به کابل می‌آمد است چنین می‌نویسد: از کوتل "خیر" که گذشتم به شهر جوش لاکو(؟) رسیدم و از منطقه لمغان(لمغان) با هزاران بلا از میان قوم "هزاره" گذشتم به کابل رسیدم(منبع: پژوهشی در تاریخ هزاره 2 ص57 به نقل از کتاب "مرات الممالک" نوشته "سیدعلی کاتنه" ص125-126).
وازه لغمانی که ریشه در زبان هزاره دارد اشاره می‌شود: آش=ه اصطلاح مردم لغمان کجری سفیدی که با قرون و غیره می‌خوردند. آبا/آبی(آبه)=مادر، والد، **اعملا**=شوه رخواه(کاپیسا). اواگره=شله‌ای که آنرا با قوروت خورند(کاپیسا). اواگه=شله‌ای که در چشم‌های سارها می‌کند(کاپیسا). اواگه=شله‌ای که در چشم‌های سارها می‌ریود و در زستانها نیز دیده می‌شود. اصل این کلمه ترکی است که از طریق هزاره‌ها به زبان لغمانی راه یافته است. **دادا**=پدر بزرگ(کاپیسا)، اصل این کلمه نیز ترکی است و در گویش هزارگر گفته می‌شود(منبع: پژوهشی در تاریخ هزاره 2 ص57).... شاید ضرب المثل «جمع کردن لغمانی و خود را مغلول» که در افغانستان مروج است، از همچواری بخشی از نیاکان هزاره‌ها با لغمانی‌ها در مشرقي، سرچشمه گرفته باشد. **ظهیر الدین محمد بازیر**=سالهای متولی مقر حکومتش شهر کابل بوده است) در قسمت معرفی بلوکات کابل و نیز ابوالفضل دکنی در "آئین اکبری"، منطقه «تاراو» را که در جنبه **آل سای** در ولایت کاپیسا امروزی بوده است را، **مسکن اقوام هزاره** دانسته‌اند(منبع: پژوهشی در تاریخ هزاره ها 2 ص57 به نقل از کتاب پایرnamه ص89 و آئین اکبری چاپ لکهه ص593). امروزه، اخرين بقایاي هزاره‌هاي سنتي مذهب پنچشیر و دو روستا در شمالی، بناهای "ده‌هزاره" و "ده‌مسکن" می‌توان نام برد و یاد کرد، هزاره‌های ساکن در این دو روستا نیز سنتی مذهبند و بنام "هزاره بغل" یاد می‌شوند. همچنین تا نیمه اول قرن گذشته، پک طائفه بومی هزاره در جنوب کابل(چاردي یا چهاردهي) که بنام هزاره "گدی"(= يعني مخلوط شده)، معروف بودند در کنار دیگر ساکنین آنچه حضور داشته و زندگی می‌کردند که در طی قرون گذشته، با اقوام دیگر ازدواج کرده و از لحاظ چهره، دو رگه شده بودند. امروزه نسل جدید آنها با فراموش کرده اند که هزاره اند یا کتمان می‌کنند، همانطور که اجداد اینها بواسطه عدم امنیت جانی، مالی، حیثیتی دائمی برای هزاره‌ها در افغانستان، از فرزندان خود، تعلق قومی‌شان را اصلاً پنهان و یا مسکوت گذاشته بودند.

***بی‌بی=bibi**=[هزارگی]=مادریزگر، عنوانی احترام، آمیز برای زنان=ضرب المثل: دست **بی‌بی** داته شده، بلده بی‌بی بانه شده!.
بی‌بی=[ترکی]=خانون سرای را کویند(منبع: سنگلاخ، ص93).

***بیکی / بیکه=bikāi-bikā**=[هزارگی]=خانم و سیده‌ام، زن ماما(دایی)، زن عمومی.
بیکی=[چینی]=ترکی مغولی]=لقب زنان خانان و بزرگان و دیگر لقب مردان... بیگا و بیکا"=bigā~bikā=ترکی باشد که جدا از "لک" و دارای ریشه غیر جینی است(منبع: جامع التواریخ، ص233).
بیکه/بیکی=[هزارگی]=زن عمو، زن دایی، خانم و سیده‌ام.
بیک=[ترکی]=زنان محترمه را کویند(منبع: سنگلاخ، ص96).
بای بیکه=[ترکی تاتاری]=خانم(منبع: فرهنگ لادهای ترکی، ص66).
بای بیسه=[ترکی باشغردی]=خانم(منبع: همان).

***بیگ / بگ=beg**=[هزارگی]=بزرگ، ثرومند و ایضاً نام قریب‌ای در هزارستان/غزني/ناور: جان بیگ)=در گذشته بزرگان و خوانین هزاره با پیشوند "میر" و پسوند "بیگ" یاد می‌شند. این عنوان در مناطق "دایکندی" و "دایزندگی" بیشتر رایج بوده و هست.
بیگ=[ترکی]=بلند، رفیع، بزرگ و محازاً امیر، مولا، حاکم و بزرگ را کویند(منبع: سنگلاخ، ص96).

***بیگم=begom**=[هزارگی]=نامی رایج در بین زنان هزاره و ایضاً نام مناطقی در هزارستان/غزني/ولسوالی چختو: کنید بیکم، تاله بیکم (منبع: سیرزمن و رجال هزاره جات، ص46)=مثال: سر کوه بلند آفتو برآمد...امیر بیگم سر ماشو برآمد...چطور چوچک میزد بر حلق ماشو...به لـ وظی زرگری میزد مرا دوا!.
بیگم=[ترکی]=خانون بزرگ را خوانند(منبع: همان، ص97).

***بیلو=bilaw**=[هزارگی]=سنگ مخصوص برای تیز کردن چاقو.
بیلاو=[ترکی]=سنگ فسان(منبع: همان، ص97).

***بیه=beyă**=[هزارگی]=قد و قامت=مثال: آلا یارجان مـه قربان **بیه** تو... تو إستـه شـو كـه ما بشـينـم سـاـيـه تو... تو إـستـه شـو مـثـل درـختـ بلـگـدارـ... تو مـيوـهـ كـنـ بـجيـنمـ منـمـيـوهـ توـاـ.
بـوي=[ترکی]=قـامتـ(منبع: همان، ص92).

***بـك=pāg**=[هزارگی]=جميع، همه، تمام=مثال: اگه از بامیان و قندهاری...همـگـي **بـك** مو بـيرـاريـ!.
بـك=[ترکی]=جـمـيعـ وـ هـمـهـ(منبع: همان، ص79).

***بـوبـوك=pupug**=[هزارگی]=هـدـهـ(ضرب المثل: **بـوبـوك** دـاـرـ خـوـوشـهـ!).

بُوپوگ=[ترکی]=ناح مرغان از قبیل خروس و هدہد(منبع: همان، ص82).

***بُوجُوق**=[puçtüq]=[هزارگی]=بینی بهن.

بوجوغ/ق=[ترکی]=کسی که بینی او مجروح و معیوب باشد(منبع: همان، ص83).

***تابوغ**=[tabüg]=[هزارگی]=بوسیدن اشیاء مقدس.

تابوغ/ق=[ترکی]=سجده و پرستش(منبع: همان، ص99).

***تاله**=[talā]=[هزارگی]=جمن و ایضاً جزئی از نام قراء و مناطقی در هزارستان: سرتاله، کلتاله، سیزتاله، رردتاله، رمهتاله، تالهیکم، تالهسی، تالهتو، نوتاله، رمهتاله، رمهتاله، تالهورفک(مثال: خداوندا دلم غم داره امروز... به مثل **تاله**=[چمن] شبینم داره امروز...که بنده با خدای خویش نالم...گل من میل رفتن داره امروز)، منطقه **تالهورفک** قبل از نسل کشی هزارهها توسط عبدالرحمن افغان/پشتون(پادشاه)، در سالهای 1893-1891 م، غالباً ساکنین آن را هزارهها(عمدتاً طایفه شیخعلی و پیره مذهب اسماععیلیه) تشکیل می دادند.

تالا=[ترکی]=سبزه را خواندن(منبع: همان، ص106).

***تالاه/تالان**=[talā]=[هزارگی]=غاره و چاول.

تالان=[ترکی]=یعنی غارت و تاراج(منبع: همان، ص106).

***تابغ**=[tabüg]=[هزارگی]=جزء دوم نام روسنا و هم شاخه ای فرعی از قبیله هزاره در هزارستان/أرزکان/خاص اُرْزَگَان و گیزاب: میانه تاغ.

طاغ=[ترکی]=طاغ، ناغ، داغ و ناو در زبان ترکی به معنای کوه است(منبع: جامع التواریخ، ج 3، ص2374).

***تبشی**=[tebşī]=[هزارگی]=طغار چوبی که در آن خمیر کنند.

تبسي=[ترکی]=به ترکی رومی، سینی(پطلوس)کوچک را گویند(منبع: سنگلاخ، ص100).

***تَرَاع/ق**=[tārağ]=[هزارگی]=فرق سر.

تاراغ/ق=[ترکی]=شانه که به عربی مشتم نامند(منبع: همان، ص101).

***ترت و پَرَت**=[tārt-o-pārt]=[هزارگی]=برانده.

ترت و پَرَت=[ترکی]=تارومار(منبع: همان).

***تِز**=[tez]=[هزارگی]=تند و سریع.

تیر=[ترکی]=به معنی زود و سریع باشد(منبع: همان، ص126).

***تَرَك**/**تَرَزَك**=[tezāk]=[هزارگی]=نام منطقه ای در هزارستان/میدان -وردک/بیسود. در گویش ترکی آذری نیز زودیاش را "تَرَأَل"=[tezol]=می گویند.

تیرک=[ترکی]=سرگین دواو را گویند و به اشیاع کسره صدایی باشد که هزل و استهزا از دهن برآزند(منبع: همان، ص126).

***تسممه**=[tāsmā]=[هزارگی]=نوار چرمی.

تسممه=مغلی=در زبان مغولی به معنای بند، ریسمان، یا نوار باریک چرمی است(منبع: جامع التواریخ، ص2338).

تسممه=[ترکی]=چرم خام و دوال جرم را خواندن(منبع: سنگلاخ، ص103).

***تغار/طغار**=[tāğar]=[هزارگی]=طشت بزرگ، برای خمیر درست کردن=ضرب المثل: شیکم مُلا تغار خدا، شکم سید، پناه بر خدا).

تغار=[ترکی]=طشت کلین و فتح بزرگ(منبع: همان ص 104).

***تَكَاه**=[tākā]=[هزارگی]=بُزْ تَر، آهوی کوهی، ایضاً جزء دوم نام گیاهی که شبیه ریش بُز است و در هزارستان به: تکه ریش موسوم است=ضرب المثل: هم سر قوجه میگیره، هم سر تکه ٥۰%.

تکه=[ترکی]=بُزْ تَر(منبع: همان، ص105).

***تکه ترکمن**=[tākā-turgmān]=[هزارگی]=**نام جَد اول طائفه هزاره ترکمن**. در کتاب **تَوْهِشِی در تاریخ هزاره** (ج 28) دو نسب نامه از دو نفر هزاره ترکمنی درج شده است که جد اول هر دو تکه ترکمن است...در گذشته اصولاً قبیله هزاره یک قوم یکدست نبوده است و طی قرون و اعصار ریزش=در سده اخیر بیویه بخشی از هزارههای اهلسنت) و جذب اقوام گوناگون را در خود داشته است که وجه غالب آن، اقوام ترک و مغول بوده است، از جمله همین ترکمنهای هزاره... از چگوگی و زمان ورود و جذب این جمیوعه به قوم هزاره اطلاع درستی در اختیار نداریم. تا جانی که من می‌دانم، اولین بار در تاریخ **ظاهر الدین محمد باتر**، از هزارههای ترکمن نام برده است(=بابنامه). امروزه این طائفه بصورت مطلق یعنی نایدیز از قبیله هزاره در آمده است. در سده‌های اخیر، زیست بوم اصلی این قوم در ولسوالی سرخ پارسا=دره ترکمن) از توازع ولایت بروان می‌باشد=هر جند که امروزه اکثر آنها خارج از این ناحیه و عمدتاً در شهرها، بیویه در کابل بسر می‌برند، ترکمنهای هزاره از لحاظ اقتصادی عموماً وضعیت بهتری نسبت به سایر طائفه هزاره دارند. در سالیان پیشین، سرخ و پارساي امروزه را **ترکمان و پارسا** می گفتند=از جمله در اسناد دولتی و هم کتاب سراج التواریخ که حدود نواد سال پیش تالیف شده است. پر واضح است که این تغییر، برخاسته از سیاستهای شیوه‌نیستی محظوظی های مشخص غیر پشتوان، توسط حکام وقت بوده است. در کتاب **مشاهیر تشبیع در افغانستان** نیز، در مورد آیت الله العظمی قریانعلی محقق کابلی(ترکمنی) یکی از دو مراجع بزرگ تقلید هزاره تبار و برحال، در قسمت احرازه نامه اجتهاد از سوی آیت الله العظمی خوئی به ایشان در نجف، تذکر رفته که مرجع مذکور نام این شخص را چنین مرقوم کرده اند: **قریانعلی محقق ترکمنی**... (منابع: ۱- افغانان، مونت استوارت الفنتون، ترجمه اصفهان، ص424، ۲- حسین نائل، سرزمین و رجال هزاره جات=[هزارستان] ص157، ۳- پژوهشی در تاریخ هزاره ها ج193 و 241 و 243 و 242 و 244 چاپ اول،...کتاب مشاهیر تشبیع در افغانستان را، فعل در اختیار ندارم تا بتوانم اذرسن دقیق مطلب مربوط به آیت الله قریانعلی ترکمنی را در اینجا درج کنم).

تکه ترکمن=[ترکی و ترکمنی]=**یکی از طائفه معروف و مشخص ترکمن**=اگر اشتباه نکنم رئیس جمهور فعلی ترکمنستان هم از این طائفه است،

***تکاو**=[tāğaw]=[هزارگی]=خلکه، بُرآب با مزارع.

تکاو=[ترکی]=ابی را گویند که از میان دره و ته کوه و بعضی جاها ایستاده و بعضی جاها حشك و بعضی جاها سبز باشد(منبع: سنگلاخ، ص104).

***تمُوز**=[tāmuz]=[هزارگی]=تابستان، موسوم کرما.

توموس=[ترکی ترکمنی]=**تابستان**(منبع: فرهنگ نامهای ترکی ، ص92).

***تنگ**=[tāng]=**هزارگی**=تسمه و نوار پنهانی که به منظور محکم نگهداشتن بالان در کمر اسب و الاغ می‌بندند
تالک=[ترکی]=**نواري** را گویند که بر کمر دواب بندند و آن را تنگ هم گویند(منبع: سنگلاخ، ص108).

***تو**=[tū]=پسوند هزارگی=[این پسوند در گویش هزارگی، مالکیت و داشتن را می‌رساند و تقریباً معادل پسوند «دار» فارسی است. مثال: **حانه تو**: خانه دار، برکت تو: با برکت، چوجه تو: چوجه دار ، سامت تو: سهمناک ، همچین نام قراء و مناطق زیادی در هزارستان با پسوند "تو" همراه هستند: **المیتو**، **سیملتو**، **فرغنه تو**، **اولیادتو**، **قوجونغونتو**، **شیبرتو**، ارکتو، **تاله تو**، **مَقْنُو**، **غَفْوَتُو**، **بِرْعَنَه تو**، **آل تو**، **چنارت تو**، **بُودَيْنَه تو**، **بِيرْمَنَه تو** و **نَيزَ نَام** ولسوالی‌های معروف و دوکانه در هزارستان/غزبی و میدان-وردک: چختو.

تو=[پسوند مغولی]=**در زبان مغولی** پساوند و شناسه‌ئیست ، مالکیت و دارندگی است(منبع: جامع التواریخ / ص2305 ذیل کلمه اولجاتیو).

***توبی**=[tobi]=**هزارگی**=نیه یا کوه محروم‌طی شکل.
توبه=[قزاقی]=**قله و بلندی کوه**(منبع: فرهنگ نامهای ترکی، ص409).
توبه=[ترکی باشگردی و تاتاری]=**قله و بلندی کوه**(منبع: همان، ص392).
توبه=[ترکی اوزبیکی]=**قله و بلندی کوه**(منبع: همان، ص383).

***تور**=[tor]=**هزارگی**=رم دادن حیوانات.
تور=[ترکی]=به معنی ضد رام بود(منبع: سنگلاخ، ص113).

***تورگان**/تورگان/[ترکان]=[هزارگی]=**تُرگان**=نام دره‌ای معروف در هزارستان/غزبی/چختو و نیز، نام منطقه‌ای گمنامتر در مناطق هزاره نشین دره غوری بد و لایت پروان. مردم بومی هزاره، این دو منطقه را **تُرگان**[Turgān] تلفظ می‌کنند ولی در استناد دولتی کوبا تُرگان ضبط شده است. همچین جزء آخر نام قریه‌ای در هزارستان جنوبی/أرزکان/جوره، که حدود صد و اندی سال قبل، توسط افغانها/پشتونها(بعد از فتحه عبدالرحمن) غصب و اشغال شده است: "جوی منصور تُرگان".

تورگان=[ترکی]=**يعني زود**(منبع: همان، ص114).

تورگان=[ترکی]=**همسر خاقان**(منبع: فرهنگ نامهای ترکی، ص87).

***تُوعَي**=[هزارگی]=دره‌ای که دارای خمیدگی و زاویه بوده و در داخل آن رودخانه و مزارع باشد و ایضاً نام قریه‌ای در هزارستان/غزبی/حاغوری.
توعای=[ترکی]=**بيج و خمي** که در ممر رودخانه‌ها باشد(منبع: سنگلاخ، ص118).

***تُوغَل**=[هزارگی]=**تُوْغَل**=[هزارگی]=**نقويم**(جنتری) خاص هزارگی، این جنتری بومی، امروزه، رو به فراموشی بوده و فقط عده‌ای از پیرمردان با آن انسانی دارند.
تُوغَل=[ترکی باشگردی و تاتاری]=**دقیق**(منبع: فرهنگ نامهای ترکی، ص409).

***تُولَعَه**=[هزارگی]=**فرق سر، سر**.
تاولوها/[تاولغا]/داولوغه/[داولوغه]=[ترکی]=**كلاه**(منبع: سنگلاخ، ص109).
تولکا=[ترکی آنطاولی]=**كلاهخود، كلاه أهني جنكحويان**(منبع: فرهنگ نامهای ترکی/ص405).

***تُولُوم**=[هزارگی]=**1- مشک، حیك 2- خشمگین و عصبانی.**
تولوم=[ترکی]=**حیك**(منبع: سنگلاخ، ص121).

***تُولَى**=[هزارگی]=**خرگوش**=**ضرب المثل: تولى** نکشته، قوغ نکوا).
تؤلى/[تاولاى]=[مغولی]=**خرگوش**(منبع: جامع التواریخ، ص 2086 و 2344).

***تُوي/ طوي**=[هزارگی]=**عروسی**=**ضرب المثل: دختر خان د نام آته خو طوي** موشه‌ای).
توي=[ترکی]=**جشن و سرور و عروسی**(منبع: سنگلاخ ص124).

***تَيَاق/ غ**=[هزارگی]=**جوبدست**=**ضرب المثل: کور یکدلهه تياغ خو گم مونه!**.
تاياق/[غ]=[ترکی]=**المجاهر جوبدست را گويند**(منبع: همان، ص110).

***تَيت**=[هزارگی]=**پراکنده و پاشان**، **تَيت پَرك**=پاشان.
تيت و بيت=[ترکی]=**از هم در رفته و پاره پاره**(منبع: همان، ص125).

***تيليم-تيليم**=[هزارگی]=**ريز ريز**=در لجه ه بيسودي].
دلليم-دلليم=[ترکی آذربایجانی]=**فاسن قاش** (منبع: خودآموز و مکالمات روزمره ترکی آذربایجانی / ص273).
تيليم=[ترکی]=**يعنى فاق**=[فاس/[نكه] بُريده](منبع: سنگلاخ، ص129)
دلليم=[ترکی]=**به تركي رومي به معنی فاق باشد که به عربي شرحه گويند**(منبع: همان، ص160).

***تيمور**=[هزارگی]=**بنا** به کواهی شجره‌نامه های قدیمی که تا هنوز در میان عده‌ای از مردم هزاره باقی مانده و در بعضی کتب هم، طی سالهای اخیر انتشار یافته است، آنها واضح و به عیان به ما می‌گویند که هویت قومی اصلی ترکی و مغولی در میان هزاره‌ها، در گذشته‌ها قوی و پررنگ بوده است، در این نسب نامه‌ها، نامهای احداد و نیاکان هزاره‌ها مملو و آکنده از نامهای ترکی و مغولی می‌باشند. از جمله نام "تيمور" جزئی از نام عده زیادی از نیاکان ما هزاره‌ها بوده است. مثال: التمور، دلتمور، باتيمور، ايسن‌تمور، حکتمور.

تيمور=[ترکی]=**اهن، غير شکننده**(منبع: فرهنگ نامهای ترکی، ص408).
تيمير=[ترکی باشگردی/تاتاری]=**اهن**(منبع: همان).

***چاغوري**=[هزارگی]=**نام ولسوالی معروف در هزارستان/غزبی.**
چغري/چاغير/چافير=[ترکی ترکمنی]=**نوعی بزنده شکاری، ندا، جار، ایضاً نام تیره فرعی از ایل و طائفه گوگلان ترکمن**(منبع: همان، ص412-419).

حاوّقور[=ترکی]=**1-نام یکی از امرای هزاره**(رئیس یک واحد نظامی هزار نفری) از قوم نگوز/**نیروں** مغول، در خدمت سلسله ایلخانی ایران.**2-نام یکی از رؤسای قوم تاتار که از دشمنان جینگیخان بود**(منبع: جامع التواریخ / ص 376- 151- 73).**حاوّت قوری/چاوّقوری**[=ترکی]=**لقبی** است که حکومت آنان خان(=سلسله توپوزی تبار کین یا چین) بنا به مناسبتی، به **تموجین**(بعدها چینگیخان) اعطای کرده بود. ولادیمیر تسبّف آن را فرمانده نظامی ترجمه کرده است. **بکی** دیگر از بژوهندگان، آن را مرکب از **صد** [ja'ud] و **قوری** [=جمع کردن، کردآوردن ja'un] یعنی فرمانده صد نفر می‌داند(منبع: همان، ص 2123- 338) چنانکه گذشت، بسیار محتمل است که نام ولسوالی جاغوری نیز، ترکی- مغولی باشد.

***جاعَةَ/جَاعَةَ**[=هزارگی]=**1-کربان 2-کربان**=**هر چیز**=**ضرب المثل**: از مرگ پیش، **جاعَةَ** پاره نکو!).
باقا[=ترکی]=**به معنی کنار باشد 2-کربان** جامه را **گویند**(منبع: سنگلاخ، ص 260).

***حرکه+تو/حرکه+تو**[=هزارگی]=**حرکه در کوشش هزارگی به معنای: شهامت، شجاعت، حرأت، دلیری است و همراه با پسوند تو که نسبت و دارندگی را می‌رساند، یعنی: باشهمات، دلیر، باجرأت**=**ضرب المثل**: بچه لغدخور **حرکه تو** نموشه!).
زوراکلی/زوراک+لی[=اوغروری]=**حسور، شجاع، دلیر**(منبع: فر هنگ نامهای ترکی، ص 454).
زورنک زوتکان/زورنک+زوتکان[=ترکی قزاقی]=**حسور، دلاور، شجاع**(منبع: همان، ص 453).
ائز جورفک/ائز+جورفک[=ترکی قرغزی]=**حسور، دلاور، شجاع**(منبع: همان، ص 278).
ائز بورهک[=ترکی قزاقی]=**حسور، شجاع**(منبع: همان، ص 279).

***حرکه**[=gergā]=**هزارگی**=**مجلس بزرگان، مجلسی دانهای که بزرگان به مشورت بنشینند.**
حرکه[=مغولی]=**در زبان مغولی به معنای دست‌جمعي، گروهي، باهم، همسان، رديف، صف و امروزه طبقه، درجه، مقوله و نوع و کوته است. در روزگار گذشته به معنای پيشروي دايره‌وار سپاه در جنگ و شکار بوده**(منبع: جامع التواریخ، ص 2348).

***جعَةَ**[=هزارگی]=**کناره هر شی بخصوص کناره زمین زراعی، کناره رودخانه**=**مثال**: الا یارجان مرأ تنا نمانی...لب خشك و **جعَه**"دريا نمانی...لب خشك و جعه دريا چه باشد...در این صحراء میان راه نمانی!").
راغا/ياغا[=ترکی قزاقی]=**ساحل دریا**(منبع: فر هنگ نامهای ترکی، ص 232- 222).
باکا[=ترکی آنطاولی/ اوزبیکی/ اویغوری/ ترکمنی]=**ساحل دریا**(منبع: همان، ص 233).
حنلک[=ترکی قرغزی]=**ساحل**(منبع: همان، ص 410).
ژینلک[=ترکی قزاقی]=**ساحل دریا**(منبع: همان، ص 123).

***جلد**[=هزارگی]=**تند، سریع و تیزکار.**
جالت[=ترکی]=**جُست و چالاک**(منبع: سنگلاخ، ص 138).

***جلدیز**[=jälrez]=**هزارگی**=**نام ولسوالی‌ای در هزارستان/ميدان وردک. این ولسوالی قبیل از سلط افغانستان** کنونی، و سیاست همیشگی آنان که غصب و سرفت سرزمین هزاره‌ها بوده است، غالب ساکنین اش را همان هزاره‌ها تشکیل می‌داده اند. امروزه بیشتر مردم این ولسوالی پشتون و تاجیک هستند و هزاره‌های سومی، فقط در منطقه سرچشممه از توابع ولسوالی مذکور **حضور دارند**=**ضرب المثل**: از راه دور آمدہ‌ام... پیش شتر آمدہ‌ام... دختر طلب آمدہ‌ام... پیش رجب آمدہ‌ام... ملک **جلدیزه** میدیم... آغی نگارخو میرم... باچی نگارخو میرم!).
جلدیز[=ترکی قرغزی]=**ستاره**(منبع: فر هنگ نامهای ترکی، ج 1، ص 98).

***حالمیش**[=jälmis]=**هزارگی**=**نام منطقه‌ای در هزارستان/بامیان.**
حالمیش[=ترکی]=**غالب، مظفر**(منبع: همان، ص 421).

***حورمهه/حُرملَه**[=jurmälä]=**هزارگی**=**کوشت و پوست نیم سوخته.**
حور کاماک[=ترکی]=**سوختن و به هم پیچیدن تف اتش و هوا پوست و مو و امثال آنر. چور کانمیش**=**بیجیده شده و سیاه سوخته شده**(منبع: سنگلاخ، ص 141).

***جوغول**[=juğul]=**هزارگی**=**بوم ریختن، کاویدن.**
جوقولماق/غ[=ترکی]=**کاویده شدن و گود شده**(منبع: همان، ص 142).

***خول**[=alj]=**هزارگی**=**پارجه و رواندار بزرگ، قطور و ژنده و ایضاً لحاف کنه و مُندرس، از حمله در روستاهای برای پوشش اسب**=**ضرب المثل**: **حول** شو را او کشیدا!).
حول[=ترکی]=**پوشش حیوانات**(منبع: سنگلاخ، ص 143).

***جونگی/جونگای**[=jungäi]=**هزارگی**=**ریدار...سر گله**[=قلین] آغی‌نگار... اسپی‌پوسته نمی‌دیم... دیل مو دوسته، نمی‌بیم!).
جونگ[=ترکی]=**شتر بارکش**(منبع: همان، ص 144).

***جيَرَن**[=jeyrân~jerân]=**هزارگی**=**اسب سُرخ رنگ.**
جيَرَان/جيَرَان[=ترکی]=**کورن، آهو**(منبع: فر هنگ نامهای ترکی، ص 98).
جيَرَان[=ترکی آذربایجانی]=**آهو، عزال**(منبع: خودآموز و مکالمات روزمره زبان ترکی آذربایجانی، ص 161).
جيَرَن[=ترکی ترکمنی]=**آهو، عزال**(منبع: فر هنگ نامهای ترکی، ص 95).
جيَلَان[=ترکی آنطاولی]=**گورن**(منبع: همان)
جيَرَن/جيَرَان[=ترکی]=**آهوي زرد**(منبع این کلمه را متناسبانه بخاطرمن نیست).

***جيَجِع/ق**[=qâzîz]=**هزارگی**=**ذئنه کتاب و سرخ شده گوسفند.**
جيَجِع[=ترکی]=**گداخته ذئنه گوسفند**(منبع: سنگلاخ، ص 145).

***جيَل**[=jil]=**هزارگی**=**دوران سال مربوط به به یکی از حیوانات دوازده گانه**(منبع: فر هنگ عامیانه طوایف هزاره / ص 112)
بيسته جيل[=هزارگی]=**پسینیان، نسل جدید، نسل معاصر.**
جيَل[=مغولی]=**سال**(منبع: جامع التواریخ / ص 2332 ذیل کلمه پارس بیل).
بیل/أیل[=ترکی]=**سال**(منبع: فر هنگ نامهای ترکی، ص 271).

سیل=[ترکی باقئی]=**سال**(منبع: جامع التواریخ/ص233ذیل کلمه پارس بیل).

سول=[ترکی چوشی]=**سال**(منبع: همان)

ایل=[ترکی اذربایجانی]=**سال**(منبع: همان)

***جیلک / جیل+ك**=[هزارگی]=**زنگیری** است با حلقه‌های ریز و طریف.
جیله=[ترکی]=**زنگیر دراز**(منبع: سنگلاخ، ص148).

***حیله‌گک / حولاگک / حولا+گك**=[هزارگی]=**عنکبوت**=**ضرب المثل**: ناخوانده مُلا شدی، نا بافتَه **خولا!**.
حول / حال=[ترکی]=**به فتح حیم تینیده عنکبوت**(منبع: سنگلاخ، ص143).

***چیه=jeyā**=[هزارگی]=**خواههزاده**=**ضرب المثل**: آو از بَعْضِ چی موزه، **چیه** از بَعْضِ نَعْجیا!.

چیجه=[ترکی]=**از خوارزمی به معنای "همشیره"** بزرگ و از سمرفندی، **عمه**" مسموع است(منبع: همان، ص145).

***جاروغ / چارغ=q**=[هزارگی]=**یکنوع کفش زمستانی که از پوست خام درست می‌شد و فعلاً متزور شده است، همچنین حزء اول نام کوتلی در هزارستان، حدفاصل ولسوالی لعل و پنجاب و تر تلاق: چاروق** کشته (=**ضرب المثل**: تمام چیزه خدا نیگاً موکونه، **چاروفه** بند شی!).

چاروق=[ترکی]=**بالافزار را کوبید که زیر آن چرم و روی آن رسمنان باشد**(منبع: همان، ص135).

***چیاک=cāpak**=[هزارگی]=**سیلی**(=بَيْكَ) روی دو نفر آوگار موشه!.

شایات=[ترکی]=**سیلی بود که بر روی زند**(منبع: همان، ص184).

چایاپ / حیق=[ترکی]=**از ریشه "چایماق"** به معنی چیزی که بسیار سریع و تند حرکت میکند و یا روان میشود، است(منبع این قسمت را فراموش کرده ام). ممکن است حزء اول کلمه **چیچی=cāpçī** هزارگی نیز که به معنای حرکت سریع دست برای سیلی زدن است، از همین رشه منطبق شده باشد.

***چیچی=cebji**=[هزارگی]=**خراسیدن**.

چیچی=[مغولی]=**تراسیدن**، بردن، قطع کردن، جدا کردن(منبع: جامع التواریخ، ص2356ذیل کلمه چمچیا).

***چَبَّال=cābçāl**=[هزارگی]=**یکی از دره‌ها و معبر و مدخل وروودی ولسوالی دره ننگ، دریند، آبکند، مجراء، دهانه و مدخل دشت و حنکل است** سمنگان.

چَبَّال=mغولی=**در زیانِ مغولی** به معنای دره ننگ، دریند، آبکند، مجراء، دهانه و مدخل دشت و حنکل است(منبع: همان، ج3ص353).

***چپری / چپریک**=[هزارگی]=**پناهگاه محفری** که سقف آن را با بارجه و علف بوشانده باشند، همچنین حزء اول نام روسنایی در هزارستان / **غور / لعل و سرخنکل: چپرقل**.

چپر=[ترکی]=**محوطه‌ای است که از خس و خاشک و چوب ترتیب دهنده**(منبع: سنگلاخ، ص133).

***چَقْوَو/cāpqo**=[هزارگی]=**کولاک**، برف و باران، برف و باران شدید توأم با گردباد

چایقون=[ترکی]=**برف و باد شدید به هم آمخته**(منبع: فرهنگ نامهای ترکی، ص417).

چایغا=[ترکی ترکمنی]=**تکرک**(منبع: همان، ص416).

چووغون=[ترکی]=**کولاک**، بوران و برف(منبع: همان، ص425).

***چتاق=cātaq**=[هزارگی]=**مال مردم خور و بی میلات**.

شلتاق=[ترکی]=**ادعای دروغ و تحمل بی حساب باشد**(منبع: سنگلاخ، ص186).

***چرمَك / چيرمَك / چرم+ك**=[هزارگی]=**حرف، حرفة، آتش**.

چرم=[ترکی]=**به ترکی رومی شراره آتش**(منبع: همان، ص146).

***چختو=jāğātū=jāğātū~**=[هزارگی]=**نام ولسوالی‌های دوکانه**، معروف در هزارستان / از توابع ولايت غزني و نيز ورذك(در چختوی ورذک عمدتاً هزارهای و پشتونها درکار هم زنگی می کنند) این دو ولسوالی همانم، از لحاظ چخایی هم، از يك زاويه به همدیگر متصل هستند.

چخنو / چخانو=[ترکی]=**نام قبلي رودخانه زرينه رود در آذربایجان ايران**=(که از مراغه عبور می کند و به دریاچه ارومیه میریزد) و نيز محل قشلاق ايلخانان مغول و ايضاً مكان درگذشت **هلاکوحان**=(مؤسس سلسله ايلخاني) در جوار همین رودخانه بوده است(منبع: جامع التواریخ، ص739-739 و فرهنگ معین، ج5).

***چخچران=cōğcāran**=[ترکی]=**نام مرکز اداری ولايت غور**.

چوغچوران=[ترکی]=**چوغچور در زيان مغولي** به معنای تند و پُرسیب است. مغولان، رودخانه هرات(=شاید هریرود) را چوغچوران نام نهاده بودند(منبع: جامع التواریخ، ج3، ص265). بنا به کواهی کتاب "جامع التواریخ"، عساکر و ایلات منسوب به الوس چخنای، در عور و غرجستان چمیشه بیلاف می‌کرده‌اند(=کوکوت چخنایی در ماوراءالنهر، در بیشتر اوقات با عممازادگان ایلخانی شان در ایران، در چنگ و سنتیز بودند). طبق شواهد و مدارک تاریخی، بخش بزرگی از هوت و اصالت تباری و نیاکان متأخرت هزاره‌ها، از اولوس چخنایی منشا و سرچشمه می‌گیرد(=اگر عمری یافی بود، در آینده مطالب و مدارک نسبتاً مفصلی را در این زمینه و در همین صفحه عرضه خواهیم کرد).

***چخلهَ آواز=cāğlä-dā-awaz**=[هزارگی]=**گوش به صدا**=(در لهجه دایزنگی).

چاغلامه=[ترکی]=**به ترکی رومی به معنی صدا و آواز بود**(منبع: سنگلاخ، ص135).

***چالبُور=cālbur**=[هزارگی]=**قمچی**، افسار اسب، تسمه.

چیلبور=[ترکی]=**رسمه اسب را کوبید**(منبع: همان، ص148).

***چلپَك=cālpāg**=[هزارگی]=**چپاک** تخت به از **چلپَك** نسیه!

چلپَك=[ترکی]=**یک نوع نان روغنی**=**ضرب المثل**: چپاک تخت به از **چلپَك** نسیه!

چلپَك=[ترکی]=**یک نوع نانی نازک که در روغن پزند**(منبع: همان، ص138).

***چمچَه=cāmçā**=[هزارگی]=**یک نوع قاسق بزرگ که در ایران ملاقه می‌گویند**=**ضرب المثل**: چیزی که دَ دیگه دَ **چمچَه** بور موهه!

جمجه=[ترکی]=**قاشق بزرگی** که از مس یا چوب سازند تا آش به هم زند(منبع: همان، ص138).

***چنگک**=[هزارگی]=**قلاط**.

چنگک=[ترکی]=**قلاط بود و آن الٰتی است که از آهن سازند و سر آن کج و تیز باشد**(منبع: همان، ص139).

***چوبیلوق**=[هزارگی/ق]=**کنیف**=(در لجه دایزنگی).

چیلیق=[ترکی]=**چرک** چشم را گویند(منبع: همان، ص148).

***چوقنه/چوق+نی**=[هزارگی]=[cuqnāi]=**هزارگی ریز و کوجک**=(به زبان کودکانه).

چوللی=[هزارگی]=**نژاد، کوجک**=(در لجه دایزنگی).

چوق=[ترکی]=**در زبان ترکی نشانه، تغییر است و قلعه چوق** یعنی: **قلعه‌ی کوجک**(منبع: جامع التواریخ، ص2356).

***چوقور/چقور**=[هزارگی]=**کودال عمیق**=(ضرب المثل: نرم دیده **چوقور** می‌کنه!).

چوقور=[ترکی]=**کودال**(منبع: سنگلاخ، ص142).

چوحور=[ترکی آذربایجانی]=**کودال**(منبع: خودآموز و مکالمات روزمره ترکی آذربایجانی/ص282).

***چوک**=[هزارگی]=**خم شدن.**

چوک=[ترکی]=**فرونشستن، فعود**(منبع: سنگلاخ، ص142).

چوک معنی و به معنی: بر روی دو پا نشستن، رانو زدن برای احترام به بزرگان و به کنایه به **مفهوم: فرونشستن، ته نشین شدن**=حامدات در مایع)، فرو ریختن، فرو رفتن و فرو افتادن و فرو ریختن بنا نیز به کار رفته است(منبع: جامع التواریخ، ص2356).

***چونته**=[هزارگی]=**کسی که یکدست او از بازو تا مج معیوب باشد و کار نتواند.**

چولاق=[ترکی]=**کسی را نامند که معیوب باشد**(منبع: سنگلاخ، ص143).

***چوندیك**=[هزارگی]=**نیشکون کرفتن با انگشتان.**

چimidilik=[ترکی]=**نیشکونه، چimidimak**=**نیشکونه**. یعنی عضوی را با دو سر انگشت گزیدن(منبع: سنگلاخ، ص148).

***چی**=[هزارگی]=**در موارد محدود، پس اوند نسبت و اهل ناحیه‌ای بودن را می‌رساند، در کویش هزارگی، افرادی را که اهل سه منطقه: شهر»بامیان«، ولسوالی»سیغان«، و شهر و اطراف «غزنی» باشند، به ترتیب »بامیانچی« و »غزنیچی« می‌گویند.**

چی=[ترکی]=**در ایران افرادی از سه ناحیه ترکنشین و جدا از هم را طی سالیان اخیر دیده و شنیده‌ام که بسوند»چی« را در نام خانوادگی خود داشته‌اند: »میانه‌چی«، »ساوه‌چی«... »میانه« شهری در آذربایجان. »ساوه« شهری عمدتاً ترکی زبان در ولایت مرکزی ایران و »بولداچی« شهری ترکی زبان و کوجک از توابع شهرستان بروجن، از توابع ولایت چهارمحال و بختیاری در جنوب ایران.**

***چیقیکردن**=[هزارگی]=**شینی را با فشار داخل شن دیگر جا دادن**=**ضرب المثل: پمبه د گوش خو چیقی کدَه!**.

سوق/سوق=[ترکی آذربایجانی]=**فروکردن، جیزی درون چیزی دیگر جا دادن، جیاندن**(منبع: جامع التواریخ، ص2369).

***چیک**=[هزارگی]=**فکر، اندیشه، خیال. چیگ زدن**=**اندیشیدن، جیگیشدن=خیالاتی شدن.**

چیناماك=[ترکی]=**سنجدن و تصویرکردن**(منبع: سنگلاخ، ص148).

***خاتون**=[xātun]=[هزارگی]=**زن، زنان**=**ضرب المثل: خانه پر خانو، بد نامسر پیرخاتوا!**

خاتون=[ترکی]=**بانوی بزرگ و زبان اکابر، زن شوهردار**(منبع: همان، ص151).

خاتون=[ترکی اویغوری]=**زوجه، همسر**(منبع: فرهنگ نامهای ترکی/ص108).

خاتون[ترکی آنطاولی]=**بانو، خانم، همسر سلاطین و خاقان‌های ترک**(منبع: همان، ص106).

خاتین=[ترکی اوزبیکی/تاتاری]=**زوجه، همسر**(منبع: همان، ص107).

***خلج**=[هزارگی]=**نام چند روستا در مرکز افغانستان/هزارستان/أُرْزِگَان: گیراب، خاص، اُرْزِگَان، کجران و ناوه‌میش... خلچها** بخشی از اعداد بالتسیه قدیمی هزاره‌های امروزی بوده‌اند. قوم خلچ عمدتاً در هزارستان اقامت دیر با و مؤثّری داشته‌اند، برای کسب اطلاعات دقیق در مورد وجود خلچها در هزارستان و همچین دلایل محکم=(استفاده از منابع و اقوال معتبر مورخین نامدار) بر ترکی بودن این قوم که مورخین معاند، تعریف‌کر و آریامحور افغانی، در بیشتر موارد آنها را از اصل و اساس آریایی و پشتون قلمداد کرده‌اند، به کتاب ارزشمند بیوه‌شی در تاریخ هزاره‌ها صفحات 122-127 مراجعه نمایید.

خلج/قلاج=[ترکی]=**نام طائفه‌ای شیعی مذهب و کمنفوس از ترکان ساکن ایران، با زبان پاستانی و ثقیل ترکی. این زبان در ایران در حال شباهنقراض یا انقراض قرار دارد. از تعداد گویشوران این زبان بنا به گفته روش‌نگران و نخبه‌گان این قوم، هر روز کاسته می‌شود، به گفته آنان، حتی پدر و مادران منسوب به این قوم برای سهولت یادگیری زبان فارسی توسط کودکان‌شان و عقب نماندن آنها از دیگر هم‌صنفی‌ها در نمرات و دروس، سعی در ممانعت از تکلم و یادگیری زبان مادری توسط آنها دارند. به گفته همین افراد، در گذشته قاموس یا فرهنگ لغات خلنجی هم در دو جلد منتشر شده است. بنایه گفته‌های آنها، در گذشته فردی تحصیل کرده از خلچ‌ها، برای مدتی زبان خلنجی را در یکی از دانشگاه‌های آلمان تدریس می‌کرده است. همچنین بنایه گفته روش‌نگران قبل الذکر، زبان خلنجی امروزی که در ایران(=در بعضی نقاط مرکزی) بدان تکلم می‌شود، هشتاد درصد آن ترکی است و نیز، این زبان برای دیگر ترکان ایران که عمدتاً ریشه اوغوزی دارند غیر قابل فهم است، ولی خلچ‌ها تا حدود زیادی زبان دیگر ترکهای ایرانی را متوجه می‌شوند(منبع: این مطلب را چندسال پیش از رادیو فرهنگ جمهوری اسلامی ایران شنیدم).**

***خینه**=[xinā]=[هزارگی]=**حننا**=**ضرب المثل: دستای سفید خینه** می‌شینه... د چشمای سیا سرمه می‌شینه... پیرون سرخ مَحملَي د جانشی... لب دامون پار چیرمه می‌شینه!).

خیننا=[ترکی]=**حننا بود که بر دست و پا بینندند**(منبع: سنگلاخ، ص153).

کینا=**ترکی باشگردی/فرافی/آناتولی/تاتاری**=**حنا**(منبع: فرنگ نامهای ترکی، ص188).

***داده/ناته**=**[dadā/tatā]**=**هزارگی**=**برادر بزرگتر، عمو.**

داداش=**ترکی**=**به بدر و برادر بزرگ به عنوان حرمت و بزرگواری اطلاق می شود**(منبع: فرنگ نامهای ترکی/ ص434).

دادا=**ترکی**=**بدر**(منبع: سنگلاخ، ص154).

دادای=**ترکی**=**نام قصبه‌ای در ولایت کاستامونوی سرزمین آناتولی**(منبع: فرنگ نامهای ترکی/ ص434).

***دارغه**=**[darğā]**=**هزارگی**=**رئیس محله.**

داروغه=**ترکی**=**حاکم جزء شهر**(منبع: سنگلاخ، ص155).

***دانلو**=**[dalo]**=**هزارگی**=**کتف، استخوان شانه**=**ضرب المثل:** اگه تو د **دانلو** دیدی مه د پارو دیدم!

دالو=**مغولی**=**به زبان مغولی شانه و دوش بود**(منبع: همان، ص156).

DAL=**ترکی**=**کتف و پشت را کویند**(منبع: همان، ص156).

***ذک**=**[dāk]**=**هزارگی**=**نهایت، غایت**(مثال: این سطله **ذک** بر شده!).

ذک=**ترکی**=**به ترکی رومی نهایت و غایت بود**(منبع: همان، ص155).

***دمبک**=**[dāmbāk]**=**هزارگی**=**دانره، و دف کوجلک**=**مثال:** دل=دهل] و دمبهک، نقاره... بیری چرگل نداره... آته بیری تو گوش کو... بیری ره نظره پوش کو).

تونبک=**ترکی**=**سازیست به شکل نقاره کوجلک که آنرا معزه گیران نوازنده**(منبع: سنگلاخ، ص123) در حال حاضر در ایران، فقط یک نوع آلت موسیقی کوبه‌ای که شیوه طبله ولی بزرگتر و بسیار معروف است را تنبک می‌گویند.

دومبیلک=**ترکی**=**به ترکی رومی نقاره کوجلک بود**(منبع: همان، ص158).

***دمبیوره**=**[dāmburā]**=**هزارگی**=**الْتِ مُوسِيَقِي مَلِي و سُنْتِي هَزَارِهَهَا**=**ضرب المثل:** فلانی تار دمثوره گشته!.

تامدیره=**ترکی**=**الْتِ مُوسِيَقِي مَلِي و سُنْتِي تَرْكَمَنْهَا**(منبع: فرنگ نامهای ترکی، ص388).

دامبره=**ترکی**=**الْتِ مُوسِيَقِي مَلِي و سُنْتِي فَزَاقِهَهَا**(منبع: این قسمت را هم متأسفانه فراموش کرده ام)

***رشمه**=**[reşmā]**=**هزارگی**=**رسمنان پنهای**.

رشمه=**ترکی**=**روبان**(نوار پارچه ای) یا لنتی که به منظور بَرَك و زینت استفاده می شود(منبع: فرنگ نامهای ترکی، ص120).

***سامتو/سام+تو**=**[samtü]**=**هزارگی**=**سهمنک، پُر هیبت**، ترسناک. **جُزء دوم این کلمه=تو** بساوند دارندگی و نسبت است.

جزء اول این کلمه=سام ممکن است ترکی باشد(ابنیه این فقط یک احتمال است) **مثال:**

سُومتُورُك/سُوم+تورك=**ترکی**=**ترک تومند و درشت هیکل و تو پر**(منبع: همان، ص469).

***سای/سی**=**[sai]**=**هزارگی**=**دهانه‌دره**، دره، دهانه‌دره که در اثر حریان سیل ریگزار شده باشد.

سای=**ترکی**=**رودی بود که در تاستان خشک و در زمستان سیل و آب از آن جاری می شود و رود کم آب را نیز کویند**(منبع: سنگلاخ، ص170).

***سَرچِي**=**[sārçı]**=**هزارگی**=**افشاندن، پاشاندن. سرچلی کردن**=**[sārçeli]**=**هزارگی**=**نقل و نبات یا پولی که به سر عروس و داماد با مسافر تازه رسیده پاشند.**

ساجچی=**ترکی آناتولی**=**افشان**(منبع: فرنگ نامهای ترکی، ص129).

ساحماق=**ترکی**=**پاشیدن، افساندن**(منبع: سنگلاخ، ص164).

ساجیع=**ترکی**=**نیار و شادیابش**(منبع: همان).

ساجی=**ترکی**=**فروباشیدن، مثال:** «...ترکان و مغولان مانند بسیاری از قومها برابر باورداشت‌های خود قربانی می‌کرند و فدیه می‌داده‌اند و این قربانی به و گونه بوده است، با کشتن و ریختن خون جانوران و بدون ریختن خون. ترکان، قربانی‌های گونه، دوم را به صورت‌های زیر انجام می‌داده‌اند: **ساجی**=**فروباشیدن** (مانند فروباشیدن شراب، روغن بر آتش و یلمه=اویختن چیزهای بر طبل و درخت...» و اعمال دیگر(منبع: همدانی، رشیداللین فضل الله، جامع التواریخ، ج 3 2082). قوم هزاره نیز چنین آداب و رسومی داشته و هنوز در داخل هزارستان همچنان مروج و زنده است. بطوط مثال مردم ما در روستاهای هزارستان، بر طبق سنت اجدادی(برگرفته از آئین شامانیسم)، برای دور کردن بلاها و اجنه و نزول خیر و خوبی و برکات و سلامتی، روغن زرد(حیوانی) را روی آتش می‌افشانند(منبع: سری در هزاره جات، علیداد لعلی، ص180).

***سَلَّه**=**[sallā]**=**هزارگی**=**عمامه، دستان، لُكى**=**مثال:** **غَدَرْ تُورَهْ نَغُو رَوْفِي تَرْكَمَو**=**ترکمن**.... ای قوqریا د تو سَلَّه نَمِيله!

سَلَّه=**ترکی**=**دستان و شالی است که بر سر پیچند**(منبع: سنگلاخ، ص168).

***سَنَاج**=**[sānaj]**=**هزارگی**=**کيسه و توبه پوستی.**

ساناج=**ترکی**=**حیکچه و انبانی را کویند که از پوست دوزند**(منبع: همان، ص169).

***سو**=**[sü]**=**هزارگی**=**حزئی از نام قراء و مناطقی در هزارستان: سوره سو**=**قریه‌ای در حصه دوم بیسود، سوماره**(قریه‌ای در نزدیک بامیان، دره آهنگران)، **سولیج**=**ام منطقه‌ای حدفاصل و سوالی‌های تکه‌اولنگ و بلخاب)، سو گلی**(قریه‌ای در حصه اول بیسود).

سو گلی اکر کلمه بسیط هم باشد باز واژه ترکی است به معنای: **معشوقة، دلیر ممتاز، همسر برگزیده.**

سو=**ترکی**=**آب.**

***سورَجَه/سُورَجَه**=**[sürjā]**=**هزارگی**=**برف بخ بسته که لایه فوقانی و بیرونی آن شبیه شیشه است. سُورَسَه بازی روی برف**=**ضرب المثل:** سالار خوب، نوروز قلیه، سالار بد، نوروز **سورَجَه**!

سِرَجَه=**ترکی**=**شیشه و آنکنه**(منبع: سنگلاخ، ص179).

***سُورْجِي**=**[sürçi]**=**هزارگی**=**لَق شدن، رهاشدن، باره شدن، خطأ خوردن طناب یا چیز دیگر.**

سورچا=**ترکی**=**به معنی لغش بود**(منبع: همان، ص173).

***سُوغات**=**[sāwğat]**=**هزارگی**=**ره آورد سفر.**

سوقات=**مغولی**=**در زبان مغولی سوقات جمع سوقا است و سوقا در آن زبان به معنای: هدیه و پیشکشی است و ره آورد**

سرزمین دیگر(منبع: جامع التواریخ، ص236).

ساوغات=ترکمنی=هدیه(منبع: فر هنگ نامهای ترکی، ص34).

***سوله**=هزارگی=اکی، سُست. همچین در مفاهیم نامادی و انتزاعی، به معنای آدم وارفته، بی عرضه و بعضاً تسلی نیز به کار می‌رود=ضرب المثل: خانون سوله، پیشگشی چاغه!.

سولو=ترکی آذربایجانی=اکی، اصطلاحاً تقلی(منبع: خودآموز و مکالمات روزمره زبان ترکی آذربایجانی، فیض الهی وحید، ص226).

***سولج**=هزارگی=1- آبزار 2- نام منطقه‌ای در هزارستان/بامیان/حدفاصل بکه‌اولنک و تلخاب.

سولولئر=ترکی قزاقی=زمین پرآب و آبخیز(منبع: فر هنگ نامهای ترکی، ص139).

سولو=ترکی قرغزی=زمین پرآب و آبخیز(منبع: همان).

سولوك=ترکی اوغوری=زمین پرآب و آبخیز(منبع: همان).

سولاك=ترکی آذربایجانی و آناطولی=زمین پرآب و آبخیز(منبع: همان، ص138).

***سے پای/بنج پای/دولت پای/آب پای/میرپای**=هزارگی=نام طوائفی از قوم هزاره، نامهای جون: سے پای و بنج پای و... دلالت بر آن دارد که آن قوم می‌سوم و با یک بنجم از شیش دانک یک منطقه(مثلاً چراگاه و علچر) با مواردی دیگر را در تصرف یا مالکیت داشته است(منبع: پژوهشی در تاریخ هزاره، ج2، حاج کاظم بیزانی، ص97).

باي=ترکی آذربایجانی=سهم، حصه(منبع: خودآموز زبان ترکی آذربایجانی، ص43).

***سینکیر**=هزارگی=علضه، زردپی=ضرب المثل: سینکیر پای تو موئی موشود؟!.

سینکیر=ترکی=عصب و پی(منبع: سنگلاخ، ص183).

سینکیر=ترکی آذربایجانی=عصب و پی(منبع: همان).

***شانتو**=هزارگی=نردهان، ایضاً نام کوتل سخت‌گذر و مرتفع در هزارستان/بامیان: حدفاصل ولسوالی‌های پنجاب و بکه‌اولنک.

شانتو=ترکی=نردهان(منبع: همان، ص184).

***شگور**=هزارگی=وسیله‌ای چتر مانند که از نال(ترکه) بافته می‌شود و روی آن، خمیر و غیره پهن کنند.

شوگور=ترکی=چتر را گویند(منبع: همان، ص185).

شکور/سیکور=مغولی=چتر(منبع: جامع التواریخ، ص2371).

***شُنقر**=هزارگی=آدم شریر و جنگجو.

چینقار=ترکی آناطولی=حال، ستیز، محاربه(منبع: فر هنگ نامهای ترکی، ص427).

***شوگ**=هزارگی=آقسننه با کسی حرف زدن.

شوك=ترکی=راسنگو و راست گفتار(منبع: فر هنگ نامهای ترکی، ص490).

***شیردادغ**=هزارگی=نام منطقه‌ای(کوهستانی) در هزارستان/حدفاصل ولسوالی‌های جاغوری، مالستان و ارزکان خاص.

شیردادغ=ترکی=1- نوعی لباس که رومیه(ترکان) آن را سیرتاب کوبند 2- نوعی فرش و هم نمد چند لا که بجای تکلتو زیر زین

گدارند(منبع: همان، ص185).

سیردادغ=ترکی آناطولی و آذربایجانی=رشته کوه، سلسله جبال(منبع: فر هنگ نامهای ترکی، ص481).

سیردادغ/شیردادغ/سیردادغی=ترکی=نام کوهیست معروف در جنوب غربی شهر ارومیه/مرکز ولایت آذربایجان غربی ایران(منبع:

همان، ص482).

***شيق**=هزارگی=پافشاری کردن، سماحت کردن.

شيقا/سيقا/سيغا/شافا=ترکی و مغولی=دیگر شده و از دخل ترکی "شيق"(siq)، در مغولی=فسار دادن، فشردن، وادر

کردن، چیزی را بر کسی تحمل کردن می‌باشد(منبع: جامع التواریخ، ص2373).

***طغایی/تاغا**=هزارگی=برادر مادر=ضرب المثل: آدم د روز بد هندوره طغایی مُوگه!.

طغایی/تاغا=ترکی اوزبیکی/قرغيزی/اوغوری=برادر مادر (منبع: سنگلاخ، ص187 و فر هنگ نامهای ترکی، ص387). ترکهای آذربایجانی هم که "برادر مادر" را "دانی" می‌کویند، در اصل مخفف و دکرکون شده همان "طغایی" را به صورت "دانی" تلفظ و به کار می‌برند.

***عراس/عررس**=هزارگی=بانگ خر.

پسوند "س" در گویش هزارگی که منحصرًا در اصوات و صداها ملحق می‌شود و معنای تکرار و پیاپی و دوام و توالی آن صدا را می‌رسانند (مانند: ترقیس=صدای پیاپی ترق ترق، شرس=صدای متوالی شُرُشْر آب، قوس=صدای قوقو سگ و...، ممکن است بک پساوند ٹرکی باشد.

عراس=ترکی=فریاد خر(منبع: سنگلاخ، ص190).

***عَجَر**=هزارگی=آدم پُر رو و بی حیا.

قوحور=ترکی ترکمنی=دلاور، قوجولی=دلاور مرد(منبع: فر هنگ نامهای ترکی، ص519).

***عُر**=هزارگی=صدای غریدن سک.

عُر=ترکی=صدای غریدن رعد و سیاع بود(منبع: سنگلاخ، ص192).

***عُول**=هزارگی=وست.

قول=ترکی=قلب لشکر(منبع: همان، ص217).

***قاب**=هزارگی=نوعی طرف، نیام شمشیر، چارچوب عکس.

قاب=ترکی=طرف(منبع: همان، ص195 و خودآموز و مکالمات روزمره ترکی آذربایجانی/ص269).

***قات/قت/قتی**=هزارگی=1- لایه، طبقه 2- مخلوط و ممزوج کردن.

قات=ترکی=2- امر است از ممزوج شدن(منبع: سنگلاخ، ص197).

- * **فاس**=[qāṣ]=**هزارگی**=1- ابرو ، 2- چمن 3- کوهههی زین=[مثال: فاس قنی]=کسی که ابروهای او بهم پیوسته باشد! و یا اصطلاح قاس قباع است که زمانی فردی چهره دگرگون کند، گویند "فاس قباع" فلاںی را سیل کن!، همچنین سام فرانی در هزارستان/غزنی/حاغوری: فاس مقام، فاس حاحت، کندل فاس، همچنین: فاس سیدو، قریه‌ای در ولسوالی دائمیرداد از نوابع بیسود و ولایت میدان-وردک=ضرب المثل: نان و پیار، فاسه واز!.
- * **فاس**=[ترکی]=**آبرو** (منبع: همان، ص205) **فاس**=[ترکی آذربایجانی]=**آبرو**(منبع: همان، ص195 و خودآموز و مکالمات روزمره ترکی آذربایجانی/ص229).
- * **فاق**/غ=[qāq]=**هزارگی**=برشته، خشک، نقیض نرم، همچنین جزء دوم نام نوعی بیماری نباتی در هزارستان که مختص گندم است: سیاقاع.
- * **فاق**=[ترکی]=**خُشک**(منبع: سنگلاخ، ص 205).
- * **فاقمه**=[qaqmā]=**هزارگی**=نام بهترین نوع کلیم هزارگی(به روایت دکتر سید امیرشا حسنیار در مقاله ای در هفته نامه وحدت، برگرفته و به نقل از جریده تعامل پیشاور، این نوع گلیم بیشتر در مناطق ورس و پنجاب هزارستان، باقیه میشود). **فاقمه**=[ترکی ترکمنی]=**گلیم**(منبع: فرنگ نامهای ترکی، ص166).
- * **قباع**=[qābağ]=**هزارگی**=پلک چشم، پشت چشم.
- * **قباع**/ق=[ترکی]=**پشت چشم**(منبع: سنگلاخ، ص196).
- * **فَبَرِدَاع**=[qābārdag]=**هزارگی**=گوشت سُرخ شده در روغن.
- * **فَأَوْوَرَدَاع**/غ=[ترکی]=**گوشتی** باشد که در روغن بربان کنند(منبع: همان، ص209).
- * **فتریش / قوتربیش**=[qātriş]=**هزارگی**=پوسته‌ها و کَپک‌های شوره ریز در لابلای موی سر.
- * **قوتوو**=[ترکی]=**حیوانی** است که موی او ریخته باشد و آن را به عربی جرب و به فارسی گر گویند(منبع: همان، ص212).
- * **فُتْلُجْ**=[qotloğ]=**هزارگی**=مخلوط کردن، همراه. جزء اول این کلمه=(فت) از ماده=(قات) ترکی که به معنای "آمیختن و افزودن چیزی به چیزی دیگر" میباشد، مشتق شده است.
- * **فات**=[ترکی]=**آمیختن**(=دو چیز) و افزودن چیزی به چیزی دیگر(منبع: جامع التواریخ، ص2377).
- * **قتلمه**=[qātlāmā]=**هزارگی**=نام نوعی نان روغنی در هزارستان/پروان/درة تركمن.
- * **قتلمه**=[ترکی]=نام نوعی نان روغنی رایج در بین ترکمن‌های ایران(به نقل از صدا و سیماهای این کشور).
- * **فتیع/ ق**=[ترکی]=**نانخورش**(منبع: سنگلاخ، ص198).
- * **فجیر**=[qājir]=**هزارگی**=کرکس، مرغ لاشه خوار=ضرب المثل: پار=پر فجیر، دشمن فجیر!.
- * **فجیر**=[ترکی]=**کرکس**(منبع: همان، ص198).
- * **فچار**=[qāçar]=**هزارگی**=بغل کوه، بغل دیوار و بغل صورت.
- * **فچار**=[ترکی]=**استخوان زبرین فقرات پشت و پهلو**(منبع: همان).
- * **فشنقه**=[qāşqā]=**هزارگی**=حال و لکه سفید روی پیشانی اسب و استر و ایضاً خالی که بر پیشانی اهل هند دیده می‌شود(مثال: مسلمانی به هر کافر، خر **فشنقه** به سوداگر... سخن گفتن به گوش کر، به کوران جلوه‌ها حیف است!).
- * **فاسقه**=[ترکی]=**اسب و حیوانی** که در پیشانی او از سفیدی یا لون دیگر، علامتی باشد(منبع: سنگلاخ، ص205).
- * **فُرْجِي**=[qorobçı]=**هزارگی**=1-انگشتانه 2-ظرف کوچک(در لهجه دایزنگی)=(ضرب المثل: پقد **فرجی** دلی!).
- * **اورکایجی**=[مغولی]=**به لغت مغولی**، انگشتانه، خیاطی بود(منبع: همان، ص43).
- * **فُرْغان**=[qorğan]=**هزارگی**=نام فرانی در هزارستان، از جمله نام دو روستا و قلعه‌ای مخربه در بامیان/احتمالاً از نوابع یکه‌اوئلک و غزنی/احرسستان، نفوس این منطقه، از سال 1891م، به بعد، افغانهای مهاجر(نافیلین) هستند. ساکنین هزاره آن توسط عبد الرحمن خان پادشاه پشتون، کاملاً قتل عام و نابود شدند.
- * **فورغان/کورغان**=[ترکی]=**و معنی حصن و حصار بود** کورغان در زبان ترکی قراقي نزد به معنای قلعه و دز میباشد(منبع: همان، ص 214 و فرنگ نامهای ترکی/ص548).
- * **فرغ**=[qarğānā]=**هزارگی**=نوعی درخته کوهی، ایضاً نام منطقه‌ای در هزارستان/بامیان=قرغانه تو.
- * **فراغته**=[مغولی]=**نام نوعی درخت افacia، معروف به افacia سیبی** (Caragana Arborescens)، (منبع: جامع التواریخ/ص2384).
- * **قرغوی**=[qārgāwi]=**هزارگی**=نام روستا و هم منطقه‌ای در هزارستان/میدان-وردک/بیسود/حصه، اول/در غرب کوتل اوئی و دشت بورت.
- * **کورغوی**=[ترکی اویغوری]=**قرقی**=منظور از قرقی یک نوع پرندۀ شکاری خردجته میباشد. (منبع: فرنگ نامهای ترکی، ص548).
- * **کرغی**=[ترکی قراقی]=**قرقی**(منبع: همان، ص542).
- * **قره**=[qārā]=**هزارگی**=1- سیاه [در لهجه دایزنگی] 2- اسب سیاه 3- اکنرا. خالص، ناب، یکدست. ایضاً نام اصلی و جزء آخر و میانی نام سه طانه فرعی از قبیله هزاره 1- شیخعلی ساکن در ولسوالی تاله و برفک بغلان در عهد عبد الرحمن خان: دولت بیگ قره، 2- ولسوالی لعل و سرجنگل ولایت عور: قره فل داغی 3- ولسوالی خدیر دایگنده: قره... همچنین جزئی از نام قراء و مناطقی در هزارستان، از جمله: قره سای، قره قفل، قره قنک، قره حوال، قره باتور، قرناله... ایضاً جزء دوم نام نوعی کیا کوههی در هزارستان: ایرم قره برم قره.
- * **قره/قارا**=[ترکی]=**سیاه**(منبع: سنگلاخ، ص199).
- * **قره/قارا**=[ترکی]=**سیاه، ابیوه، قوی، متراکم**(این مورد را در جایی خوانده بودم که فعلاً منبع دقیق آنرا فراموش کرده ام).
- * **قره‌باغ**=[qārābağ]=**هزارگی**=نام بک ولسوالی(شهرستان/فرمانداری) در هزارستان/از نوابع ولایت غزنی. زین العابدین شیروانی که اهل افغانستان هم نیست، چشیدی خود را از قره‌باغ غزنی در حدود سه سده قلی چین می‌کوید: «... قره‌باغ قصبه‌ایست بین راه غزنی و قندهار، محلی است بهجت آثار و در زمین هموار اتفاق افتاده است، اطرافش گشاده، باعهای فراوان و آب روان دارد، مردمش اکثر "فوم

هزاره" و شیعی مذهب و جبلی مشرب اند...»(منبع پژوهشی در تاریخ هزاره ها، ج2، ص64، بیانی، به نقل از کتاب پستان السیاحه، زین العابدین شیروانی، ص455) متأسفانه طبی ادوار متأخرتر=بیویه تا زمان فتحه عبدالرحمن)، بخش بزرگی از بومیان این ولسوالی(=هزارهها) توسط افغانها قتل عام و سرزمین آنها طبی پاکسازی ها و نسل کشی های متواتر، به رور سرنیزه از صاحبان شان خالی و سرفت شده است. امروزه فقط نیمی از ساکنان این ولسوالی را هزارهها و ماقی را افغانه منجاور تشکیل میدهدند.

قره باغ / قرایان **[ترکی]**=**نام ولایتی از آذربایجان شمالی که فعل در اشغال ارمنستان است.**

***قره موغ**=[هزارگی]=**سیاه سرفه**(=در لهجه دایزنگی).
قراموق=[ترکی]=**آلهه سیاه را گویند که اطفال خردسال آرند**(منبع: سنگلاخ، ص210).

***قره بوسف**=[هزارگی]=**نام یکی از دره های هزارستان / غزنی / حَقْنَوِ.**
قارا / قره بوسف=[ترکی]=**در کذشته نامی رایج در بین گُرگان بوده است. از حمله نام اولین امیر خاندان و سلسله ترکمنی**
قرا / قاراقوبونلو که قلمرو آنها از ساوه در مرکز ایران تا خلی سوريه بوده است(منبع: فرهنگ نامهای ترکی، ص506).

***قریش**=[هزارگی]=**وَجْبٌ**=**ضرب المثل**: دم خرَّه از هر طرف **قریش** کنی دو قریشه!.
قاریش=[ترکی آذربایجانی]=**وَجْبٌ**=**منع: خوداموز و مکالمات روزمره ترکی آذربایجانی**/ ص290).

***فلاح / قولاج**=[هزارگی]=**فاصله از این سر دست تا آن سر دست**=**مثال**: الا اسپی سفید، یالت بلنده...بزن **فلاح** که منزل اند و بنده...بزن قلاح اگر چند میتوانی...که خانه دلبرم د او لب بنده!).
قولاج=[ترکی]=**عيارت از سرینجه باشد تا سرینجه دیگر**(منبع: سنگلاخ، ص217).

***فالپاق**=[هزارگی]=**نوعی گلاد پوستی و قدیمی مردانه هزارگی که امروزه متزوك شده.**
فالپاق=[ترکی]=**گلاد، گلاد لبه دار**(منبع: همان، ص206).

***قلغو / قلغان**=[هزارگی]=**نام نوعی گیاه، برگ رویاس، برگ چتر مانند چکری**(=رویاس)=**ضرب المثل**: اختیار **قلغو** به دست پاده!).
قلغان=[ترکی]=**به ترکی رومی نام کیاهی است ساقه دار که خار دارد و به عربی طرانون کوید**(منبع: سنگلاخ، ص206).

***قمچی / قمچین**=[هزارگی]=**تازیانه**=**ضرب المثل**: اسپی خوبه، یک **قمچی** بسَهَا).
قمچی=[ترکی]=**نوعی تازیانه**(منبع: همان، ص207).

***فُناغ / فوناق**=[هزارگی]=**1- محلی برای گذراندن شب، شبچای، مهمانخانه. همچنین نام مناطقی در هزارستان، از حمله روسنا و کوتولی در حدفاصل ولسوالی پنجاب و شهرستان و نام روسنایی در ولسوالی جاغوری: فوناق پاطو و ایضاً نام روسنایی از توابع "دره ترکمن" و هم خطه "دایزنگی".**
فوناغ / ف=[ترکی]=**به معنی مهمان باشد 2- رومیه**=**ترکان** خانه، منزل و سرا را گویند(منبع: همان، ص218).

***فُنغر**=[هزارگی]=**گاو زرد متمایل به قهوه ای، بُر و کوسفند زرد رنگ.**
فنقر / فنگور=[ترکی]=**در زبان ترکی به معنای: قهوه ای کمرنگ، قهوه ای مایل به زرد، رنگ شاه بلوطی، کرند، کرنگ است. پیشتر برای رنگ اسپب(=و شاید استر نیز) به کار می رود. این واژه به زبان مغولی راه بافت و مغولی شده آن فونگور است**(منبع: جامع التواریخ، ص2417).
فنغر=[ترکی]=**اسپی که رنگ او مایل به تیرگی باشد**(منبع: سنگلاخ، ص219).

***قنجعه**=[هزارگی]=**فیراك، حنْب، بهلو**=**ضرب المثل**: هر کس آهو بکشه، **ـقنجعهـ** خوبسته موكونه!).
قنجوچه=[ترکی]=**فتراك**(منبع: همان، ص208).

***قنجیه / ق**=[هزارگی]=**1- سک ۰ ماده، 2- نوعی دشنام به زنان سلیمه و بی حیا**=**ضرب المثل**: **تا قنجیه** دم نزنه،
کندوگ نمیه!).
قانچیق=[ترکی]=**سگ ماده را خوانند**(منبع: همان، ص208).

***قنجی**=[هزارگی]=**سیرشدن از آب.**
فان=[ترکی]=**امر است از سیرشدن**(منبع: همان).

***قیم / قین**=[هزارگی]=**انتقام**(=از جمله در لهجه دایزنگی)
فنیل=[هزارگی]=**اطهار انتقام جوئی نمودن**(=در لهجه دایزنگی).
کنجی / کین + جی=[ترکی آناتولی]=**انتقام مجو**(منبع: فرهنگ نامهای ترکی، ص556).
قین=[ترکی]=**شکنجه و عذاب**(منبع: همان، ص225).
قانیق=[ترکی]=**خون آشام دشمن، تشنن به خون دشمن**(منبع: فرهنگ نامهای ترکی، ص513).

***فویوز**=[هزارگی]=**نوعی آلت موسيقی هزارگی که امروزه متزوك شده**=**به نقل از آقایان صدر ترکی و داود سرخوش دوتن از آوازه خوانان هزاره، در رادیو آزادی و هفته نامه همیستگی - مهاجرین افغانی- در ایران).**

فویوز=[ترکی]=**بریط را خوانند و آن یک نوع سازی است معروف**(منبع: سنگلاخ، ص212).
کوپوز=[ترکی آناتولی]=**ساز عاشق های نوازندۀ آذربایجانی و دیکر ترکان**(منبع: فرهنگ نامهای ترکی/ ص545).
فوووز=[ترکی ترکمنی]=**نوعی ساز دهنی ترکمن ها**(منبع: همان، ص525).
فوپوز=[ترکی]=**در زبان ترکی نام سازی است ماننده به عود و سه تار اما زهی**(منبع: جامع التواریخ/ ص2212).

***قوتو / قوتان**=[هزارگی]=**1- نوعی پرندۀ مهاجر آزی 2- جایگاه نگهداری احشام، همچنین نام روسنایی در هزارستان / میدان- ورده / دایمیرداد: قوتو**=**ضرب المثل**: آیه **قوتو**، بایه **جویوه**!).
قوتان / غوتان=[ترکی]=**1- مرغ سقا 2- محوطه ای برای خوابکاه کوسفند. غوتان در زبان ترکی ترکمنی به معنی بليکان و مرغ ماهیخوار است**(منبع: سنگلاخ، ص212 و فرهنگ نامهای ترکی/ ص162).

***قوچاع / ق**=[هزارگی]=**آدم سالم و نیرومند.**
قوچای=[ترکی ترکمنی]=**مرد دلاور**(منبع: فرهنگ نامهای ترکی، ص519).

***فوجغار/قوشقار**=[quçqar]=هزارگی=قوج، گوسفند نر=ضرب المثل: رواهَ آمید خایه فوجغار که گی ڏ زمی موقته!.
فوجغار/کوشکار=[ترکی]=فوج را کویند اعم از آنکه کوهی باشد یا غیر از آن، کوشکار در زبان ترکی قزاقی نیز از جمله به معنای فوج است(منبع: سنگلاخ، ص 212 و فرهنگ نامهای ترکی / ص 550).

***فور=qor**=جمع افراد، فور شدن=یعنی چند نفر سر سفره عدا با هم همکاسه شدن=ضرب المثل: از فور خلق بوره!(منبع: سنگلاخ، ص 213).

***فوره حی=qurāji**=هزارگی=تفنگدار ، نظامی، یاغی=در لهجه دایزنگی=ضرب المثل: فوره حی بُرده!(منبع: همان، ص 214).

***فوروت/qurut**=هزارگی=کشک=ضرب المثل: قند و فوروت پیششی یگه!(منبع: همان، ص 214).

***فوده=qudâ**=هزارگی=پدر یا مادر داماد و عروس=مثال: پیله=پیله] چدک از فوده...نان کرک از فوده...حلوای گمک از فوده!(منبع: همان، ص 212).

***فوش=qus**=هزارگی=به معنای جمع و یکجا است=در لهجه دایزنگی=[هزارگی=کردن]=[هزارگی=بسیح کردن]=مثال: خانه را پُر زر کوم...خرج گلۀ=قلین]دختر کوم...گاو آله چچی کنوم...آغیل ره فوش=دلچی کنوم!).
فوش=[ترکی]=فوش در زبان ترکی از جمله به معنای بهم پیوستن، توأم شدن و متحد شدن میباشد(منبع: جامع التواریخ، ج 3، ص 2396-2395 ذیل کلمات فوشاؤل و فوشیقول).

***فوغ=qoğ**=هزارگی=زغال گداخته و ایضاً جزء اول نام دو نوع گیاه که در کوهها و مزارع هزارستان میروید: قوغمار، قوغ قرغنه=ضرب المثل: آهو ره نگشته شیخه یاه فوغ تیل!(منبع: همان، ص 216).

***فل=qol**=هزارگی=دره، سرزمین، منطقه، ناحیه، روستا و ایضاً جزئی از نام شمار زیادی از فراء و مناطقی در هزارستان مثل: قره‌فل، سیاپل، قل خویش...=ضرب المثل: سکاخوره د فل کته کو، باچه‌خوره د شار!).
فلبیه/فل+بی=[ترکی]=حاکم و امیر یک ناحیه، بهی گول=Bâygüli+بی+گول=بیک و سرور نیکو(منبع: فرهنگ نامهای ترکی/ص 524-372).

***فول/qol**=هزارگی=بارو.
فول=[ترکی آذربایجانی]=بارو(منبع: خودآموز و مکالمات روزمره ترکی آذربایجانی/ص 231).
فول=[ترکی]=دست(منبع: سنگلاخ، ص 217).

***قولانی=qulani**=هزارگی=جزء آخر نام منطقه‌ای در هزارستان/أرْزِكَان/دایکندي(4): دهن ناوه قولانی. ایضاً نام نوعی گیاه که در کوههای هزارستان می‌روید: قولان.
قولان خاتون=[ترکی]=نام دختر طاری اوسون آخرین امیر ترک نژاد مرکبت و همسر جنگیزخان(منبع: فرهنگ نامهای ترکی/ص 169).

***قولاعی=qolâğāi**=هزارگی=دُرْد=ضرب المثل: تا کوتاهه خوندهشی قولاعی نگوبه، کسی‌دیگه، نموگه!).
فالناعی=[ترکی]=کسی را کویند که غلب و دغل باشد و در کارها خلط کند(منبع: سنگلاخ، ص 206).

***قونغوز/qunğoz**=هزارگی=نوعی حشره سیاه‌رنگ از خابواده سخت پوستان=ضرب المثل: قونغوز و قلبه رافتو!،
قونغوز=[ترکی]=جانوریست سیاه که آنرا به عربی حعل و به فارسی گوگردانک گویند(منبع: سنگلاخ، ص 219).

***قویماغ/quimağ**=هزارگی=نام منطقه‌ای در هزارستان، حوالی "دشت ناورو" و احرستان از توابع ولایت غزنی، اکر اشتیاه نکنم این منطقه خاص در اشغال افغانهای غاصب است(بعد از عبدالرحمن).
قویماغ/ق=[ترکی]=۱- به معنی کذاشتن ۲- به ریختن آب اطلاق می‌شود(منبع: همان، ص 219 و خودآموز و مکالمات روزمره ترکی آذربایجانی / ص 279).

***قیاغ/qiağ**=هزارگی=۱- نوعی علف و جمن ۲- نام دره‌ای معروف در هزارستان/غزنی/جَعْنَو، همچنین نام منطقه‌ای در ولسوالی لعل و سرجنگل، از توابع ولایت غور: قیاغ/ک=قیاغ/ک=قیاغ+ک=قیاغ+ک.
قیاغ/ق=[ترکی]=کیاهی ریز و خشك را خوانند(منبع: سنگلاخ، ص 225).

***فیرۇ/qāiro**=هزارگی=حسرت.
کایغۇ=[ترکی تاتاری]=حسرت(منبع: فرهنگ نامهای ترکی، ص 179).

***قېزىل/قزل=qizil**=هزارگی=نام روسناییا متعدد در هزارستان، از جمله روستایی در ولسوالی لعل و سرجنگل غور و هم ارزگان که دومی کوههایی متمایل به رنگ سرخ دارد.
قېزىل/غېزىل/قزل=[ترکی ترکمنی و آذربایجانی]=سُرخ، "غېزىل و قېزىل" در زبان ترکی ترکمنی و هم آذربایجانی، به معنای "طلاء" می‌باشد(منبع: همان، ص 223 و فرهنگ نامهای ترکی/ص 163 خودآموز و مکالمات روزمره ترکی آذربایجانی/ص 268).

***قىسەه/qisâ**=هزارگی=گوسفند چهارساله.
قىسەه=[ترکی]=حيوانى كە آبىستن نىباشد(منبع: سنگلاخ، ص 224).

***قىيماق/qâimağ**=هزارگی=سرشیر.
قىيماق=[ترکی]=بىردى رقىيى كە بى روپى شىرى بىند(منبع: همان، ص 211).

***قىيجىع/qiqiğ**=هزارگی=زیر بغل.
قىيجىع=[ترکی]=انگىشت به زیر بغل کسى زدن، پا را خاريدن که شخص به خنده آيد(منبع: همان، ص 221).

* قیبع = [qı̄b] = هزارگی = پشکل، فصله گوسفند و بُز.
قیبق = [t̄ırk̄ı] = پشکل (منبع: همان، ص 224).

* قیلیع / قیلیخ = [qılıç] = هزارگی = خو و طبیعت.
قیلیع = [t̄ırk̄ı] = خو و طبیعت (منبع: همان، ص 224).

* قیمه قیمه = [qımā-qımā] = هزارگی = ریز ریز.
قیمه = [t̄ırk̄ı] = گوشتی را گویند که ریز ریز کرده باشند (منبع: همان، ص 225).

* کالو = [kalo] = هزارگی = نام کوتول و منطقه‌ای در هزارستان / یامیان.
کالو = ترکی فرقیزی = ذوق و شوق، اشتیاق، آزو، خواهش (منبع: فرهنگ نامهای ترکی، ص 177).
کالو = ترکی ترکمنی = نام یکی از ایل نکه ترکمن (منبع: همان، ص 539).

* کاکل = [kakol] = هزارگی = موی بلند و دسته شده فرق سر (مثال: مهقربات شوم باچه تغایی)... تفنگ در شاههات، کاکل پس گوش... نارما ر طاقت یکدم جدابی!).
کاکل = ترکی = در زبان مغولي به معنای موی بلند، کیسو، موی پیشانی اسب، سینه برندکان و بیال و دم اسب است (منبع: جامع التواریخ، ج 3، ص 2398).

کنکیل = ترکی قراقی = کاکل (منبع: فرهنگ نامهای ترکی، ص 175).
کاکول = ترکی ا Anatolian = کاکل و کاکل مرغان (منبع: همان، ص 177).
کاکل = ترکی اوزبکی = کاکل (منبع: همان).
ککیل = ترکی ترکمنی و آذربایجانی = کاکل (منبع: همان، ص 180).
کوکول = ترکی قرغزی = کاکل (منبع: همان، ص 189).
کوکوله = ترکی اویغوری = کاکل (منبع: همان).

* کاکورتک = [kakurtāk] = هزارگی = برجستگی زیر حلق.
گیگیردک = ترکی = عصروف و برآمدگی نای حلق بود (منبع: سنگلاخ، ص 239).

* کَجَّاهَةَ = [kācā] = هزارگی = ۱- بد اصل، نامرغوب - لغات و کلماتی که تکلم آن مشکل باشد.
کجه = ترکی = کسی که زبان او کرفته باشد که هیچ نتواند کفت و سخنان او مفهوم نتواند شد (منبع: همان، ص 226).

* کُرپَه / کورپَه = [korpā] = هزارگی = کیاها ن تاره رسته، مخصوصاً شبدر و رشقه (بونجه).
کورپَه = ترکی = بونجه نیمرس تاره را خوانند (منبع: همان، ص 232).
کورپَه گول / کورپَه + گول = ترکی Anatolian = گل تر و تازه و باطرافت (منبع: فرهنگ نامهای ترکی، ص 189).

* کَرْگَ = [kārg] = هزارگی = کرکدن (مثال: بی پوست کرگ جنگی، کاغذ سپر نموشه... بیگانه هر چه باشد پشت پدر نموشه!).
کنگ = ترکی ترکمنی = کرکدن (منبع: همان، ص 532).
کنریک = ترکی قراقی و قرغزی = کرکدن (منبع: همان).

* کُرمَكَ = [kormāk] = هزارگی = ریزبیز، مثلاً قطعات ریزبیز شده هیزم و بعضی موارد دیگر.
کیسمال = ترکی = به معنی بردیدن باشد (منبع: سنگلاخ، ص 239).

* کَرْنِكَ = [korāng] = هزارگی = اسب سرخ رنگ.
کورنک = مغولي = در زبان مغولي به معنای فوهه‌ای تیره، خرمایی، بنفش تیره است و بیشتر برای توصیف رنگ اسب به کار می‌رود (منبع: جامع التواریخ، ص 2403).

* کُلَنْجِي کردن = [kolāngi-kardān] = هزارگی = حالت حمله و جنگ به خود گرفتن.
کیلنگ = مغولي = در زبان مغولي از ماده کیلوی: چب چب نگاه کردن، به معنای احوال و کاز است (منبع: جامع التواریخ، ص 2400).

* کَمَبِيرَك / کَمَبِيرَك + = [kāmpirāg] = هزارگی = زن بیز و ایضاً نام منطقه‌ای در هزارستان / از توابع وُنسوالی "دوشی" ولايت بغلان.
ساکنین این منطقه عمدها هزارهای اسماعیلی مذهب و نیز اهل‌سنت هستند. همچنین نام مراسمی تفریحی، آینی و سنتی در بین بخشی از مردمان هزارستان که در ایام نزدیک به عید نوروز، در بعضی روستاها انجام می‌شود.
کمپیر = ترکی - فارسی؟ = زن بیز و فرتون (منبع: سنگلاخ، ص 228).

* گَنْدُلُو / گَنْدَلَان = [kondālo] = هزارگی = راه گندلو، رایشی آواره [همواره] ... دیده موقد گندم بیداواره... دیده، قد گندم بوجی موكونه... بوجی گدهه یار ڈالمو خاره.
گونده لان = ترکی = بیراه، مُورب، کچ و خلاف جهت (منبع: همان، ص 236).

* کوٰتَل = [kotāl] = هزارگی = ۱- کردن، کوه ۲- حیوانی را با افسار از دنیال خود کشیدن (= کوتل کردن) = ضرب المثل: راه گندلو، رایشی آواره [همواره].
کوتل = مغولي = در زبان مغولي به معنای گردن، کوه، گردن، بست و راهنمای سواره است (منبع: جامع التواریخ، ص 2401).

* کوچوک = [küçük] = هزارگی = نوله (بچه) سک = ضرب المثل: بچکچه ره د بچکچگی‌شی، کوچوکه د کوچوگی‌شی!.
کوچوک = ترکی = سک بچه را گویند (منبع: همان، ص 231).

* کَبِيْنَكَ = [kipānāk] = هزارگی = نوعی بالاپوش نمدی = ضرب المثل: باروته گدرنده، کبینک سر موكونه!.
کبینک = ترکی = نوعی لباس نمدی که فقراء دوخته و بر دوش می‌گیرند (منبع: سنگلاخ، ص 226).

* کَيْرَبَكَ = [kirpāk] = هزارگی = مُژه جسم = ضرب المثل: کيربك د چشم گرنگی نداره!.
کيربيك = ترکی = مژکان (همان، ص 238).

* کَيْكَرَهَه / کَيْكَرَهَه = [kekrah] = هزارگی = آروغ زدن.
گیکرمه = ترکی = به معنی آروغ باشد که به عربی جشا گویند (منبع: سنگلاخ، ص 239).

گیگیرماک=[ترکی]=به معنی آروق زدن بود(منبع: همان).

***کیموك**=[هزارگی]=استخوان غضروفی.

کموک=[ترکی]=به ترکی رومی(ترکیه امروزی) استخوان بود، حفثایه به ضم کاف اول استعمال نمایند(منبع: سنگلاخ، ص228).

کمیردک=[ترکی]=به ترکی رومی استخوانی بود که مثل کوشت نرم است و آن را به عربی غضروف گویند(منبع: همان).

گوموک=[ترکی]=به معنی استخوان بود و رومیه به فتح کاف اول تلفظ می کند(منبع: سنگلاخ، ص235).

***گندوگ/گندو+گ**=[هزارگی]=**ک/gendüg**=**ک**=**سگ نر قوی هیکل**(ضرب المثل: تا چنیق دم نزه، **کندوک** نمیه!).

گندو=[مغولی]=**جنس نر حانوران گوشتخوار**(منبع: جامع التواریخ، ج 3، ص2408 ذیل کلمه گندوچینه).

***گنه/گنه**=[gitā]=**هزارگی**=تعقیب‌کننده، کمین.

گنه=[مغولی]=**دردانه سوی شکار خرامیدن**، مواطبت کردن، پاییدن، انتظارکشیدن، جاسوسی کردن(منبع: همان، ص2408).

کنین=[ترکی اویغوری]=تعقیب کننده، ردیاب و رکبر. ممکن است "گنه" هزارگی-مغولی و "کنین" ترکی اویغوری از یک ریشه باشند و یا گنه دگرگون شده همان کنین است(منبع: فرهنگ نامهای ترکی، ص533).

***گرجی**=[gorji]=**هزارگی**=**توله سگ، بای**=[در لپهه دایزنگی].

گرجی=[ترکی]=**توله سگ**(منبع: سنگلاخ، ص232).

***گزک**=[gâzâk]=**هزارگی**=**زخمی که سرمازده و خیس شده باشد و سیر طبیعی ترمیم خود را طی نکند.**

گزک=[ترکی]=**علنی** است که از سرمازدگی در رک و اعضا و زخم بهم رسد(منبع: همان، ص227).

***گله**=[gâla]=[هزارگی]=**شیرهای عروس**(ضرب المثل: از **گله** دختر و خون بدر، کسی سیر نموش!).

فلنگ=[ترکی]=**فالینگ** در زبان ترکی متأخر به صورت **قالین**(qalim) در آمده است به معنای: مهر و کاین(منبع: جامع التواریخ، ص2388).

فالین=[ترکی]=**مالی** بود که داماد در خواستگاری به خانه عروس می‌فرستد(منبع: سنگلاخ، ص207).

گنلبن=[ترکی ترکمنی]=**عروس**(منبع: فرهنگ نامهای ترکی، ص191).

گلبن=[ترکی اذربایجانی]=**عروس**(منبع: خودآموز مکالمات روزمره ترکی اذربایجانی/ ص269).

کنلبن=[ترکی قرقائی/ قرقیزی/ اویغوری]=**عروس**(منبع: فرهنگ نامهای ترکی، ص175).

کیلبن=[ترکی باشغردی و تاتاری]=**عروس**(منبع: همان، ص188).

غالنگ=[ترکی ترکمنی]=**جهیزیه**(منبع: همان، ص162).

***لاچین**=[هزارگی]=**در ازمنه، قدیم، نام بکی از طوانف هزاره بوده است**(امیرخسرو دهلوی ملقب به طوطی هند، از همین قبیله بوده است).

لاچین=[ترکی]=**شاهین باشد**(منبع: سنگلاخ، ص241).

***لوج**=[هزارگی]=**برهنه، نخت**(ضرب المثل: **بای لوج** از آو نمی ترسه!).

لوج=[ترکی]=**برهنه و عربان**(منبع: همان، ص242).

***ماخ**=[max]=[هزارگی]=**بوسیدن، بوسه**(ضرب المثل: **ماخ** میندر، دندو دره!/ بوسیدن مادراندر، دندان دارد).

ماخ=[ترکی]=**بوسه**(منبع: همان، ص243).

***مارکه**=[هزارگی]=**مَجْمَع**، مجلس، این کلمه ممکن است همان معنکه فارسی باشد.

نرکه=[ترکی]=**حرکه، حلقه زدن**(منبع: همان، ص248).

***مال**=[maal]=[هزارگی]=**1- ثروت 2- احشام و دام**.

مال=[مغولی]=**در زبان مغولی به معنای چهارپای اهلی و کله اسب و کاو و کوسفند و غیره است**(منبع: جامع التواریخ، ص2410).

***مخته**=[mâxtâ]=[هزارگی]=اشعاری حمامی که در تحسین از رشادها و دلاورها و قهرمانی‌های شخص مقنول با صدا و آهنگی حزین خوانده می‌شود=از معروفترین آنها مخته "فیض خوان" [فیض محمدخان] "نجفیگ شیرو"، "گل محمدخان" و "صفدرخان" گاغوری" می‌باشد که این افراد تماماً در حواله سیاسی کشته شده اند. دو شخص اولی از خوانین هزاره بودند که در مقابله با کوچی‌ها و متاجوزان افغان=[در هنگام پیشروی و سرفت اراضی و سرزمین هزارستان توسط آن اجانت] به شهادت رسیدند، یکی در "قره‌باغ" غزنی و دیگری هم در نقطه‌ای دیگر از هزارستان که نام آن را فراموش کرده ام، مخته به آن شکل قدمی، امروزه در بین هزاره‌ها در حال فراموشی است و مخته‌های فوق مربوط به گذشته [اواسط نیمه اول قرن بیست] هستند. مخته‌های قبیل تر از آن، به سبب نبود سنت نوشتاری و مکتوب در بین آنها در آن ایام، و هم بعدتر به دلیل نابسامانی های هنگام و بعد از نسل‌کشی و "هلوکاست" هزاره‌ها در دوره عبدالرحمخان، به کلی از باد و خاطر و ذهن مردم رفته است.

ماقتنا=[maqta]=[ترکی]=**به معنی تعریف و تحسین باشد**(منبع: سنگلاخ، ص241).

مرگن=[mergân]=[هزارگی]=**شکارچی ماهر**.

مرگن=[ترکی]=**نفنکچی**(منبع: سنگلاخ، ص243).

***مسکه**=[mâskâ]=[هزارگی]=**روغن خامی** است که از ماست کرفته می‌شود.

مسکمه=[ترکی]=**روغن تازه را کویند**(منبع: سنگلاخ، ص241).

***ناوور**=[nawür]=[هزارگی]=**حوضجه و ایگرخاکی و ایضاً نام یک ولسوالی در هزارستان/ شمال ولايت غزني**

ناویر=[ترکی ترکمنی]=**برکه**(منبع: فرهنگ نامهای ترکی، ص222).

***نر**=[nâr]=[هزارگی]=**1- جنس مذکر 2- دلاور، دلاورانه**(مثال 1- صدرخان بربری... مُلکه گرفت **نروری**=دلاورانه). 2- دوله=[دهل] زدم

دمبکی... ببری ره بدم **نر** کمی).

نرا=[ترکی]=**دلاور، نر+نورک/نرتورک**=**نورک دلاور، نر+فاسقاي/ترفاسقاي=دلاور فشقاي**. ایضاً: **نرفابلان، نربولاد...**(منبع: همان، ص587-588).

***نَعَّهْ جِي**=[هزارگی]=**بَرَادِرْ مَادِر**[=هزارگی]=**صَرَبْ الْمَثَل**: آو سون پَعَچِي مُورَه، جِيَه سون نَعَّهْ جِي!).
ناغاشی=[ترکی قراقوی]=**دَانِي**, **بَرَادِرْ مَادِر**(منبع: همان, ص 583).

***وَلُوسْ / أَلُوسْ**=[هزارگی]=**مَرَدِم**=**صَرَبْ الْمَثَل**: اگه میه خانه اتفاق بَشَه زور آغیله دَرَه، اگه مینه آغیل اتفاق بَشَه زور اولوسه).

اولوس=[ترکی]=**مَلْتْ وَ قَوْم**(منبع: همان, ص 325).
اللوس=[معولی]=**أَلُوسْ بِهِ مَعْنَى**: تابعان يك فرمانروا، انتلافی از چند قبیله کوناگون، ملت، حلق، کشور، سرزمین، امپراتوری، سلسله پادشاهی است. این همه مفاهیم واژه «اللوس» در زبان مغولی است(منبع: جامع التواریخ / ص 2296).

***يَخْشِي**[هزارگی]=**حَزَءُ اُولَام**[=هزارگی]=**صَرَبْ الْمَثَل**: جزء اول نام دو قریه در هزارستان/غزرنی/حاغوری: يَخْشِي بَالَا وَ يَخْشِي بَالِين.

يَخْشِي=[ترکی]=**خَوبْ وَ نِيكُو**(منبع: سنگلاخ, ص 255).
يَخْشِي=[ترکی]=**خَوبْ**(منبع: خوداموز و مکالمات روزمره زبان ترکی آذربایجانی, ص 165).
يَخْشِي[ترکی]=**حَزَءُ اُولَام يَكِي از رُؤْسَايِ خَانَدَان قَرَامَانِي**(افشار- ترکمن) که در آنانولی و همعصر آخرين ایلخانان مغول میزستند: يَخْشِي يَكِي قَرَامَانِي(منبع: جامع التواریخ / ص 2248).
يَاكشی=[ترکی باشغري]=**خَوبْ وَ نِيكُو**(منبع: فر هنگ نامهای ترکی, ص 233).
جاكسی=[ترکی قرغزی]=**خَوبْ وَ نِيكُو**.

***يَشِيلْ / اِشِيلْ**[=هزارگی]=**نِيكُ سِيزْ**=**صَرَبْ الْمَثَل**: شیرین جانم لاته [چارچه] مور [مهر؟] موكونه.... به دم چشم شیخاگور*=به طرف چپ نگاه کردن [موکونه]... تار سیاه و سرخ و زرد و اشیل.... لیه پارچه سفید، کل کور [=بالا و پایین] موكونه!). "شیخاگور" يك کلمهء پشتوا است.

باشیل=[ترکی]=**نِيكُ سِيزْ**(منبع: سنگلاخ, ص 258).
بنشیل یورت=[ترکی آناتولی]=**سِيزْمِين سِيزْ**, نام قصبه‌ای در ولایت توکات آناتولی(منبع: فر هنگ نامهای ترکی, ص 228).
بنشیل یاپراک=[ترکی آناتولی]=**بِرِك سِيزْ**(منبع: همان).
يشیچه=[ترکی تاتاری]=**سِيزْه و جِمنِزَار**(منبع: همان, ص 236).
يشیلسه=[ترکی باشغري]=**سِيزْه و جِمنِزَار**(منبع: همان).

***يَكِهُ أوْلَنَكْ**[=هزارگی]=**نَام وَلُسوْالِي** معروف در هزارستان/بامیان. أولنگ/ولنگ در گویش هزارگی نیز به معنای چمن می باشد)، (به نقل از فر هنگ عامیانه طوائف هزاره، بیانی، ص 31).
بکه=[معولی]=**در زبان مغولي به معنای بزرگ**, عظیم، وسیع، پرتر، خیلی، زیاد و شاهانه است(منبع: جامع التواریخ / ص 2425).

***أَوْلَنَكْ / أَوْلَنَكْ**[=ترکمنی- مغولی]=**در زبان تركي تركمني**=جمنزار وسیع. در زبان مغولی=علف نرم، علف انبوه، سعد و در اصطلاح چمن، مرغزار و علفزار است(منبع: همان, ص 2256 و فر هنگ نامهای ترکی, ص 42).
اولنگ=[ترکی]=**أَولَنَكْ**[=olāng] از مادة [ول] در زبان تركي =نمک، تر و مرتقب. در لغت به معنای: علف، کیاه، قصیل و سبزه و در اصطلاح به معنای چمنزار، علفزار و مرغزار است(منبع: جامع التواریخ / ج 3 / ص 2256 ذیل کلمه قوقور اولنگ).

***يَرَاقْ**[=هزارگی]=**اسِلَحَه**=**صَرَبْ الْمَثَل**: يَرَاقْ نامرد، رو حنگ از مردَه).
باراق=[ترکی]=**سِلاح جِنَكْ**(منبع: فر هنگ نامهای ترکی, ص 600).
باراغ=[ترکمنی]=**اسِلَحَه، الْتَّ حَرْب، سِلاح جِنَكْ**(منبع: همان).
باراک=[ترکی آناتولی و اویغوري]=**اسِلَحَه، الْتَّ حَرْب، سِلاح جِنَكْ**(منبع: همان).

***يَكَاجِي**[=هزارگی]=**خَواهِرْ زَادَه**.
ایکاجی=[ترکی]=**هَمْشِيرَه بِرِزْكَ رَا كَوِينَد**(منبع: سنگلاخ, ص 64).
ایکاجی در زبان مغولی به معنای خواهِر بِرِزْكَ و زِنْ سالمندتر است... این واژه به زبان تركي دخیل شده و در آن زبان به معنای دختر نوحوان به بلوغ و رشد رسیده و عاقل است. در زبان تركي کومانی(قیچاقی) به معنای "عمه" به کار رفته است(منبع: جامع التواریخ / رشیدالدین فضل الله همدانی / ج 3 / ص 2310).

***يُورَت**[=هزارگی]=**جَزَءُ دُومِ نَامِ مَنْطَقَهِ** اي در هزارستان/ميدان- ورده/بيسود: دشت یورت.
بورت=[ترکی]=**مسَكَن و مَأْوَى رَا كَوِينَد**(منبع: سنگلاخ, ص 265).

در انتهای این قسمت باید خاطرنشان کنم که نام عده‌ای از طوائف معروف، کمنام، اصلی یا فرعی هزاره نیز، بنا به تحقیق و تشخیص من، عیناً در میان منصداران و تابعان لشکری و کشوری (=اعم از بالارتبه و دونپایه) حکومت‌های ترکی- مغولی منطقه، حاصله ایلخانان ایران مشاهده می‌شوند و وجود داشته‌اند. مثال:

1-**كَوكَدَاي**[=نام یکی از ریش‌سفیدان قوم "اورناؤفت" مغول بوده است، همچنین در کتاب "جامع التواریخ" که مربوط به دوره ایلخانان ایران و در آن عصر توسط یکی از وزیران آن دولت نگاشته شده، غیر از "کوکَدَاي" که گذشت، افاده دیگری نیز با نامی مشابه آن مثل "کوکَتَاي" که از سرداران مغول بوده، نام برده شده است. یکی از آن میان، "کوکَتَاي" بوده که "اگنای قآن" به او و "سوبدای بهادر"، بزرگترین جنral چنگیزخان، دستور حمله به دشت قیچاق و بلغار را میدهد. این "کوکَتَاي" بعدها در خدمت دولت ایلخانان ایران درآمد. احتمالاً "کوکَتَاي بهادر" مذکور، از قوم "اویرات" (قلموق/کالمیک) بوده است(منبع: جامع التواریخ، ج 1، ص 389 و 638). نامهای مشابه "کوکَدَاي" در میان ترکان و مغولان =**كَوكَدَاي**، "کوکَتَاي"، "کوکَتَاي بهادر" ، "کوکَتَاي خاتون"(منبع: همان، ج 4، ص 2925). معادل این نام در میان قوم هزاره، طابقه "کوهگدای" است که اکنرا در ولایت بغلان سکونت دارند= مناسفانه شماری از آنها که اهلستان نیز هستند، از هوبت هزارگی خود استنکاف یا آنرا مسکوت می‌گذارند**). کوهگدای امروزی محرف همان کوکَدَاي فوق الذکر است(= در ولایت بامیان نیز روسنا یا منطقه‌ای بنام کوهگدای، در نزدیکی "سیغان" وجود دارد).

2-**نيِكَبَاي / نِيكَبَاي**[=نام افراد زیادی از مغولان، من جمله کارگزاران و منصبداران دولت ایلخانان در ایران "نيِكَبَاي" ، "نيِكَبَاي" ، نیکبی نام داشته است، از حمله آنها نواسه پسر سیزدهم "چوچی خان" فرزند ارشد چنگیزخان، همچنین نام یکی از سرداران و فرماندهان ایلخانان ایران در عهد "ایاقاخان". ایضاً نام نواسه پسر چهارم "چفتای خان" (=ساریان)، فرزند دوم چنگیزخان(منبع: همان، ج 1 و 2 و 3، ص 1079-1072-760) نامهای مشابه "نيِكَبَاي" در میان ترکان و مغولان =**نيِكَبَاي بهادر**، "نيِكَبَاي" ، "نيِكَبَاي" ، "نيِكَبَاي أَعُولَه" ، "نيِكَبَاي قوشچی" (منبع: همان، ج 4، ص 2953). معادل این نام در میان قوم هزاره، طابقه اسماعیلی مذهبی "نيِكَبَاي" است که عمداً در ولایت بغلان و بعضی مناطق همجوار تمรک و تراکم دارند.

3-بات‌کلگی=نام جدّ یکی از طوائف مغول(منبع: همان، ج ۱ و ۴، ص 246-206-2815) جزء دوم این نام(=کلگی) در میان هزاره‌ها در نام منطقه‌ای از توابع ولسوالی دوشی بیان "دشت کلگی" تجلی یافته است، ولسوالی دوشی، عمدتاً هزاره‌نشین است. در قرن گذشته و هم ایام اخیر، به جبر و سرقت، عده‌ای از افغانها و تاجیک‌ها نیز در دشت مذکور(=متصل به جنوب پاکستان)، ساکن شده‌اند.

4-لکزی[legzi]=نام شمار زیادی از سرداران و تابعان مغول، بویزه در حکومت ایلخانان، از جمله‌ آنها نام پسر "ارغونخان"، حاکم ملک ایران(=قبل از استقرار و ورود هلاکوخان). وی به حکم "منکوآن" به این سمت گماشته شده بود. پسر دیگر ارغونخان بنام "نوروز" از سرداران معروف، بزرگ و متین ایلخانان در خراسان بود. هر دو برادر بنا به توطئه‌ای توسط غازانخان، ایلخان ایران گشته شدند، یکی در هرات و دیگری در غرب ایران که گمان می‌بود که مارشال ایران باشد(منبع: همان، ج ۱ و ۲، ص 103-972)، نامهای مشابه لکزی در میان ترکان و مغولان="لکزی" ، "لکزی کورگان"(منبع: همان، ج ۴، ص 2930). معادل این نام در میان هزاره‌های امروزی، نام طائفه و شاخه‌ای فرعی از قبیله "دایزنگی" می‌باشد=مشخصاً در ورس و بنجاب). بخش بزرگی از این تیره در زمان نسل کشی هزاره‌ها در زمان فتحه عبدالرحمان افغان، به خراسان ایران پنهانده شدند. در حال حاضر علاوه بر خراسان، جمعی از این طائفه که در مشهد به "لکزایی/لکزایی" معروفند، در استان گلستان زندگی می‌کنند. در خراسان و مشهد، در بعضی مواقع همسایگان فارس و غیر فارس‌شان، آنها و بعضًا کُل هزاره‌های مشهدی(=خاوری‌ها) را، به نام لکزایی/لکزایی یا لکزایی می‌خوانند و می‌شناسند. اگرچه نام خاوری معروف‌تر و استعمال آن بیشتر است.

5-زنگی[zāngi]=نام افراد زیادی از ترکان، مغولان و غیر از آنها، "زنگی" بوده است، مجرد یا بعنوان پسوند و تخلص و کنیه، از جمله‌ آنها، نام یکی از پسران اوروس(=آباجی) برادر "جهه"، یکی از دو هنرال بزرگ چنگیزخان، به همین نام پسوند(منبع: همان، ج ۱، ص 210-9-9-210) نامهای مشابه این نام در میان ترکان و مغولان="زنگی" ، "امیرزنگی" ، "عمادالدین زنگی" ، "زنگی بن ارسلانشاه" ، "زنگی بن آفسونقوفر" ، "نورالدین محمود زنگی"(منبع: همان، ج ۴، ص 2872) معادل این نام در میان قوم هزاره، جزء دوم نام طائفه "دایزنگی" می‌باشد که از لحاظ نفوذ، بزرگترین طائفه هزاره می‌باشند. نامهای عجیب و یا برگرفته از اقوام دیگر بنا به سنت‌های خاص و بعضًا عجیب مغولان و ترکان، بویزه در آن عهد، امری رایج و معمول بوده است. نام "زنگی" نیز احتمالاً وام گرفته از همسایگان آنان بوده است، در زبان و ادبیات فارسی، منظور از زنگی، غلامان سیامپوست که از منطقه زنگار افريقا (=امروزه یک حیره خودمختار در کشور تانزانیا) آورده شده بودند(=بعدها به تمام سیاهان تعیین یافت)، اطلاق می‌شد. ولی در دوره‌های گوناگون تاریخی در منطقه‌ ما، چنانکه گذشت، افراد زیادی از غیر سیاهان نیز مشاهده می‌شوند که نام زنگی جزئی از نام آنان بوده است.

6-ایسان‌تمور[isantemur]=ابن "قونقرتای" ابن "هلاکوخان" ابن "چنگیزخان" بوده است. همچنین نام نواسه پسر یازدهم هلاکوخان به نام "منگکه‌تمیمور"، ایضاً نام فرزند "تاوتای" و نوه "جوچغان" از امرای ارغونخان، امپراتور مغول ایران(منبع: همان، ج ۴، ص 969-968-104) نامهای مشابه یا نزدیک به این نام در میان ترکان و مغولان="ایسان‌تمور" ، "ایسان‌بور" ، "ایسان‌بوقا" ، "ایسان‌بوكا" ، "ایسان‌بوقا کورگان" ، "ایسان‌تائیچی"(منبع: همان، ج ۲ و ۲۸۱۰، ص 2811-2826) ، معادل نام ایسان‌تمور یا ایسن‌تمور در میان هزاره‌ها، در یکی از شاخه‌های فرعی اقوام افراد محلی "ایسن‌تمور" ، تلفظ می‌کنند، دیده می‌شود.

7-پولاد[pulad]=پولاد یا پولاد که همان فولاد یا پولاد رایج در زبان فارسی است، در نام شمار کثیری از ترکان و مغولان بویزه سرداران، منصب‌داران و کارگران امپراتوری ایلخانی چه بصورت مجرد یا پسوند، تخلص و کنیه دیده می‌شود. از آن جمله، این نامها را می‌توان برشمرد: "بولاچتیگین" ، "بولاد" ، "بولاچنگیسانگ" ، "بولاچنگیسانگ" ، "بولاد‌آقا" ، "بولاد‌تمور" ، "بولاد‌دیقا" ، "بولاد‌بولااد"(منبع: همان، ج ۴، ص 2826-2830) معادل و مشابه این نام در میان طوائف هزاره، طائفه "دای‌پولاد" است. این قبیله در هزارستان، در مناطق اجرستان(=این ولسوالی بعد از فتحه عبدالرحمان، کاملاً در اشغال افغانهای مجاور[ناقلین] است)، مالستان، کیجران و قسمت‌هایی از ارگان گسترده بودند. بعد از پروژه قتل عام هزاره‌ها در زمان عبدالرحمان خان، این قبیله، به شیوه انحراف دچار شدند.

هدف از بیان هفت مورد فوق، آن است که برای شما صرفاً خاطرنشان کنم، چنین نامهایی در بین ترکها و مغولها=از جمله هزاره‌ها که با آنها قرابت دارند) نیز رایج بوده است.

همچنین در گذشته=بویزه تا زمان فتحه عبدالرحمان)، چنانکه عرض شد، نامهای با اصالت ترکی و مغولی و یا متروک در بین این اقوام، شیوه و رواج نسبتاً ریادي در بین هزاره‌ها نیز که خود آنها هم به نوعی برخواسته از میان همان مردمان بوده اند، داشته است(=این نامها امروزه متروک یا در حال فراموشی هستند)، از جمله از این اسمایی که بعنوان مشت نمونه خوار، شماری از آنها را از کتب متعدد تاریخ هزاره‌ها برگرفته و استخراج کرده ام، نامهای ذیل می‌باشند:

...بیرم، باتور، بیگ، بیگم، قلی، ایسن‌تمور، آنه، ایلخانی، آنه، حاج، بهادر، بایتمور، خدیر، التمور، جیرغی، بورحیگی، تور، چغیر، عاشور، قل، تراغی، هَشترلَی، بای‌بوجه و...

نامهای ترکی روستاها و قریه‌ها در هزارستان که در فهرست فوق آمده، بخش بسیار کوچک و محدود این مناطق و قریه‌های است. بنا به اظهارات مورخ و پژوهشگر ارجمند، جناب حاج کاظم بیسوند، که خود ایشان نیز در متن هزارستان[=بیسوند]، بدین‌آմده، بزرگ شده و اطلاعات دقیق‌تری دارند، اسمایی ترکی-مغولی روستاها و محلات در هزارستان، بقدری زیاد است که به شمارش نمی‌ایند(منبع: پژوهشی در تاریخ هزاره‌ها، ج ۱، چاپ اول، ص 164).

همچنین خواندنگان محترم باید توجه داشته باشند که نامهای ترکی روستاها و مناطق، طوائف فرعی و اصلی هزاره به اضافه واژگان واصطلاحات هزارگی که در این نوشته، از ابتداء تا انتها استفاده شده، به جز مواردی محدود، همگی رایج و خاص هزاره‌های مرکزی و هزارستان می‌باشند. متأسفانه از اصطلاحات، واژگان هزارگی رایج در بین هزاره‌های دیگر نقاطه هیچ اطلاعات و منبعی در دست ندارم، به همین قیاس نام روستاها و طوائف خرد و بزرگ هزاره در آن مناطق(=مثل هزاره‌های شمال، شمالشرق و شمالغرب افغانستان).

فهرستِ تطبیقی واژگان تورکی با هزارگی

(فهرستِ واژگان و نامهای تورکی دخیل در گویش هزارگی)

برگرفته از کتاب فرهنگ عامیانه طوائف هزاره

تألیف حاج کاظم بیزدانی، قسمت واژگان ترکی دخیل در گویش هزارگی

- * آبچی/[abji]=[هزارگی]=در بعضی نقاط بهسود به خواهر گفته می‌شود.
 آبچی/[آغا باچی]=[ترکی]=[خواهر](منبع: فرنگ عمید، حسن عمید / مقایسه اللغتين / دکتر جواد هیئت / تهران 1362).
- * آبه/[abā]=[هزارگی]=در گویند بیسودی: مادر و در گویش دایزنگی: پدر (منبع: مقایسه اللغتين / دکتر جواد هیئت / تهران 1362).
 آبه/[ترکی]=[مادربرزگ](منبع: مقایسه اللغتين / دکتر جواد هیئت) آی آبه=خواهربرزگ (منبع: یادداشت‌های علامه قزوینی).
- * آکه/[اکو]=[هزارگی]=عمه، در دائمیرداد / میدان-وردک.
 آکا/[مغولی]=[مادربرزگ، عنوانی برای زنان محترمه](منبع: تاریخ سری مغولان / چنگیزخان / ولادیمیر یسف / ترجمه شیرین بیانی).
- * آغا/[aga]=[هزارگی]=سرور، مرد محترم
 آقا/[مغولی]=[برادر بزرگتر، مرد محترم](منبع: تاریخ فتوحات مغول / ترجمه ابوالقاسم حالت / واژه نامه احسن التواریخ / دکتر عبدالحسین نوابی / فرنگ اصطلاحات دیوانی دوران مغول / شمس شریک امین).
 آقا (Aqa) در زبان "مغولی" در اصل به معنای برادر بزرگ بوده است در برابر دگوہ (Degüü) برادر کوچک اما به معنای بزرگتر، بیز و ارباب بیز در زبان مذکور به کار رفته است و مخاطب همسال بیز در آن زبان آقا نامیده می‌شود / منبع: جامع التواریخ / رسیدالدین فضل الله همدانی / ج 3 / ص 2292 / نشر البرزا.
- * الیش/[alis]=[هزارگی]=عوض، بدل کردن.
 آلیش/[ترکی]=[معاوضه کردن](منبع: فرنگ عمید).
- * ایسننه/[ایسنک / ایسننه]=[هزارگی]=خمیازه، دهن دره.
 آیسننه/[ترکی]=[دهن دره](منبع: مقایسه اللغتين / دکتر جواد هیئت).
- * ارکتو/ارکه+تو=[erkā-tü]=[هزارگی]=نازدانه.
 ارکه/[ترکی]=[نازپرورد، عزیز بی جهت](منبع: همان).
- * ارکه/[erkā]=[هزارگی]=انکشت نر، شست.
 ارکه/[ایرکه / ارکك]=[ترکی]=[نر](منبع: خوداموز تورکی و فارسی خود آموز ترکی و فارسی / ع تبریزی / چاپ تهران).
- * ارگین/[ergin]=[هزارگی]=تبه، تشکیل شده از ریگ و ماسه.
 ارگنه/[ترکی]=[کمر کوه](منبع: تاریخ سیاسی ترکمن).
- * اسکنه/[eskānā]=[هزارگی]=ایزاری که با آن چوب را سوراخ کند، در بهسود به آن سوچی گویند.
 اسکنه/[ترکی]=[یکی از وسائل نجاری].
- * الَّمْ قُلْلَم/[allām-qollām]=[هزارگی]=آدم لاپالی.
 الَّمْ قُلْلَم/[ترکی]=آدم لاپالی(منبع: فرنگ آذربایجان).
- * الْجَلْك/[olçāk]=[هزارگی]=دستبند.
 الْجَلْك/[ترکی]=[دستکش].
- * آنده/[āndā]=[هزارگی]=یکی از طاقه یکی از دو جفت.
 اندوال/[دوست و رفق]
 اند/[مغولی]=[همپیمان، دوست، رفیق، دو فیله که بیمان مَوَدَّت و معاضدت بِسْتَه باشند](منبع: تاریخ سری مغولان / چنگیزخان / ولادیمیر یسف / ترجمه شیرین بیانی / تاریخ اجتماعی دوره مغول / چهانگلو / چاپ اصفهان / تاریخ فتوحات مغول / ترجمه ابوالقاسم حالت).
- * اورگماج/[ایرگماج]=[orgomaj]=[هزارگی]=غذایی از روده گوسفند=ضرب المثل: دَدِیگ کی گوشتماند، ایرگوماج سَر موکونه!
 اورگماج/[ترکی]=یک نوع غذای رقیق، آش(منبع: مقایسه اللغتين / امیر علیشیر نوابی).
- * أغور/[oğur]=[هزارگی]=هاون چوبی.
 اوغور/[ترکی]=[هاون چوبی].
- * اوکور/[oggur]=[هزارگی]=اسب ماده ای که به فحل و اسب نر احتیاج پیدا می‌کند.
 اوکور/[ترکی]=اسب ماده ای که به فحل و اسب نر احتیاج پیدا می‌کند.
- * اوماج/[ümaj]=[هزارگی]=یک نوع آش رشته.
 اوماج/[ترکی]=[آش](منبع: مقایسه اللغتين).
- * ایقَّـك/[iqqâk]=[هزارگی]=سکسکه، و آن حالتی است که بخاطر پری و امتلاء معده و یا علل دیگر بانسان دست میدهد.
 ایققک/[ترکی]=به زبان ترکان ساوه به معنی سکسکه است.
- * ایلَك/[ilâk]=[هزارگی]=غربال در بعضی نقاط هزاره.
 ایلک/[ترکی]=غربال (منبع: تاریخ فتوحات مغول).
- * باحَه/[bajā]=[هزارگی]=همزلف=ضرب المثل: باحَه کی باجهَه دید خوش موش، خر کی خیجهَه دید خوش موشه!.
 باحه/[باچاق]=[ترکی]=همزلف(منبع: فرنگ عمید).
- * باحِي/[baji]=[هزارگی]=زین مختاره.
 باحِي/[ترکی]=خواهر بزرگ(منبع: همان).
- * بَـيـقـوـش/[bāiqūş]=[هزارگی]=جُـخدـ، نوعی پرنده.
 بايقوش/[ترکی]=جُـخدـ(منبع: خوداموز تورکی و فارسی / ع تبریزی / چاپ تهران).

*بُسْرَاعٌ=[bosraq]=[هزارگی]=نوعی نانِ روغنی.
بُسْرَاقٌ=[ترکی]=نوعی نانِ روغنی.

*بُغْمَهٌ=[boğmā]=[هزارگی]=گلودردي.
بُغْمَهٌ/[بُوْغُومٌ]/[بُوْغُمَا]=[ترکی]=کلو(منبع: فرنگ عمید/ خوداموز تورکی و فارسی).

*بُلْجَهٌ=[boljā]=[هزارگی]= وعده، وعده‌گاه=ضرب المثل: بُلْجَهٌ دَ گاو کل يشته‌ا).
بُلْجَهٌ/[مغولی]= وعده(منبع: فرنگ اصطلاحات دیوانی دوران مغول / شمس شریک امین).

*بُلْوُكٌ=[boluk]=[هزارگی]=زیاد، منطقه، جناح(منبع: مقایسه اللغتين / دکتر جواد هیئت/ دائرة المعارف فارسي ج 1).

*بُورْتَهٌ=[burtā]=[هزارگی]=آدم درنده‌حو و گرگ‌صفت.
بُورْتَهٌ/[بورتا]/[بورنه]=[مغولی]=گرگ حاکستري(منبع: تاریخ فتوحات مغول / نظام اجتماعی مغلان / ولاپیمر تسف / ترجمه شیرین بیانی).
در بعضی لهجه‌های ایران و هم قریبها به کرگ "بوری" یا "بورو" گفته می‌شود / ata yurt / منبع اولی را فعلا حضور ذهن ندارم منعه مورد دوم: فرهنگ نامهای ترکی ص 376 و سنگلاخ، ص 86.

*بُوزِيَّاشٌ=[büzbaş]=[هزارگی]=کیاهی با رنگِ حاکستري.
بُوزِيَّاشٌ=[ترکی]=رنگِ حاکستري.

*بُوكْلِيٌ=[bükli]=[هزارگی]=چیز گلوله(گروی) شکل.
بُوكْلِيٌ/[ترکی]=تاخورده، سنته‌بندی شده(منبع: خوداموز تورکی و فارسی).

*بُويِدَاعٌ=[böidağ]=[هزارگی]=تازه حوان.
بُويِدَاعٌ/[ترکی]=شاخه نو رسته(منبع: مجله وارلیق، مسلسل 68 ص 51 / واژه نامه احسن التواریخ / دکتر عبدالحسین نوائی).

*بُوهَهٌ=[boyā]=[هزارگی]=شیرین بیان.
بُوهَهٌ/[ترکی]=شیرین بیان.

*بِيلَوٌ=[bilaw]=[هزارگی]=سنگ سُمِياده.
بِيلَوٌ/[ترکی]=سنگ سُمِياده، تیغ تیز کن(منبع: خوداموز تورکی و فارسی / مقایسه اللغتين/ دکتر جواد هیئت).

*بِيلِيٌ=[bili]=[هزارگی]=دستکش چرمی.
بِيلِيٌ/[بهله]=[مغولی]=دستکش چرمی(منبع: افغان قاموس 67).

*بُغْرَا=[boğra]=[هزارگی]=نام منطقه‌ای در ولایت هلمند=ابن ولایت از مراکز عمدۀ سکونت هزاره‌ها ماقبل تصرف افغانها بوده است/ در حال حاضر نیز آخرین بقایای هزاره‌های بومی جنوبی، در منطقه ناؤه میش از توابع ولسوالی "باغران" در شمال ولایت هلمند ساکن هستند. این مجموعه، از جمله در 3 دههء اخیر، فجایع خوبناری را از سر کذرازنه‌اند(توسط افغانها). هزاره‌های ساکن در لشکرکاه، نادعلی و... غیربومی بوده و در سه، چهار دهه اخیر از دیگر مناطق هزارستان به آنجا مهاجرت کرده‌اند/ ata yurt/.
بغرا [ترکی]=شتر نر و نیز به معنی آش(منبع: مجله وارلیق).

*بَكَوُولٌ=[bākāwül]=[هزارگی]=نام منطقه‌ای در غزنی=ابن رستا جزء هزارستان و در نزدیکی شهر غزنی است. عده ساکنان آن سیدهای شیعه و هم شمار کمتری هزاره می‌باشند / ata yurt/.
بَكَوُولٌ/[ترکی]=اشپرخانه(منبع: مجله وارلیق / واژه نامه احسن التواریخ / فرنگ عمید).
بَكَأْوَلٌ در نوشته‌های فارسی بکاول / بکاول / بکاول / بوکاول نیز ضبط شده است. بکاول از بوك(Bök= ترکی +پساوند مغولی أول (=اتا) به معنی: چاشنیکیر فارسی است و چاشنی‌گیر در دربار شاهان کسی بوده است که خوراک آنان را بیش از ایشان می‌چشیده که مبادا زهرآکین باشد / ata yurt / منبع: ج 3/ ص 2326).

*بُوبَاشٌ=[bübaş]=[هزارگی]=نام قومی از هزاره.
بُوبَاشٌ/[ترکی]=همیشه، جاوده، خالی.

*بُوبِكٌ=[bübāk]=[هزارگی]=نام قومی از هزاره.
بُوبِكٌ/[مغولی]=دختر باکره.

*بَادَهٌ=[padā]=[هزارگی]=گلهء گاو=ضرب المثل: گاو ریختنگ نام بادهء بَد مونونه!
بَادَهٌ/[ترکی]=گله گاو، گله آلاع.

*بَابَاقٌ=[papaq]=[هزارگی]=نوعی کلاهِ پوستی(امروزه متروک شده است).
بَابَاقٌ/[ترکی]=نوعی کلاهِ پوستی.

*بَيْسَهٌ=[pāysā]=[هزارگی]=بول فلزی
بَيْسَهٌ/[مغولی]=لوح و مداد طلائی و یا مداد نقره‌ای که از طرف خان مغول به شخصیت‌های مهم اهداء می شد(منبع: فرنگ عمید/ اصطلاحات دیوانی دوره غزنویان / لغت نامه دهخدا / واژه نامه احسن التواریخ / تاریخ اجتماعی دوره مغول / جهانگلر).

*بَيْجَهٌ/بَيْكِيٌ=[peçā~pekā]=[هزارگی]=زلف=ضرب المثل: کار و بیجَه، شانه میخواهی، خرجخانی، خزانه!).
بَيْجَهٌ/[ترکی]=زلف، کیسو(منبع: خوداموز تورکی و فارسی).

*بَيْكَهٌ=[pekā]=[هزارگی]=بیخ‌سکه، بدرنگ.
بَيْكَهٌ/[مغولی]=رنگ پریده.

- ***تال / طال / دال**=[**taal**]=**هزارگی**=شاحه‌های باریک درخت.
تال / **طال** / **دال**=[**ترکی**]=شاحه‌های باریک درخت(منبع: خوداموز تورکی و فارسی/ مکالمات روزمره ترکی استانبولی/ گنجعلی تبریزی).
- ***تایچه**=[**tayçə**]=**هزارگی**=یکی از دو لنگه جوال.
تای=[**ترکی- مغولی**]=**لنه، کفو، نظیر**(منبع: تاریخ الترک فی آسیا الوسطی/ بارتولد / تاریخ فتوحات مغول/ ترجمه ابو القاسم حالت).
- ***تغمه / داغمه**=[**tāğmā**]=**هزارگی**=جای زخم در بدن.
تغمه / تغمـ / تغمـه=[**مغولی**]=مه، حای مهر(منبع: تاریخ فتوحات مغول / ترجمه ابو القاسم حالت).
- [تمغا در متون فارسی به صورت تمقـا / تغمـه / طمفـه / طمفـا نیز ضبط شده است. تمغا در زبان ترکی کهن به معنای داغی بود که به عنوان نشان مالکیت بر تن اسیان (=روی) گوسفندان و دیگر جاریابان اهلی زده می شد. ترکان در برخورد با فرهنگ چینی با مهر آشنا شدند و آن را به کار گرفتند و تمغا نامیدند/ **ata yurt** / منبع: ج3/ ص2341.]
- ***تماغو / تومو**=[**tāmaǵo~tomo**]=**هزارگی**=زکام.
تماغو=[**ترکی**]=زکام و سرماخوردگی.
- ***تلوم**=[**tolum**]=**هزارگی**=خشمگین و عصبانی.
تلوم=[**ترکی**]=غوغـا و مجادله.
- ***تُمَوْع**=[**tomuğ**]=**هزارگی**=استخوانی در مج یا زانو.
توبوق=[**ترکی**]=مـج پـا.
- ***تبـه**=[**tebānā**]=**هزارگی**=نوعی حوالدور.
تونـه=[**ترکی**]=حوالدور، یا سوزن بزرگ.
- ***تمسـوق**=[**tāmsuğ**]=**هزارگی**=زیا، کمیاب و پـر ارزش.
تنـسـوق / تـنـسـوق=[**ترکی**]=چیزی نادر و کمیاب و آنتیک(منبع: لغت نامه دهخدا / سمت العلي للحضرت العليا / واژه نامه احسن التواریخ)=تنـگـسـوق اـرـواـزـهـ نـنـکـ(Tang)=شـکـفتـ وـ عـجـبـ، بهـ معـنـایـ شـکـفتـ اـورـ، عـجـبـ، شـکـفتـ اـنـکـیـ، عـالـیـ وـ نـادـرـ وـ کـمـیـابـ اـسـتـ. بـعـدـهـاـ درـ زـیـانـ.
- [ترکی به معنای: گرانـهاـ، نـادـیدـهـ وـ طـرـیـفـ نـیـزـ آـمـدـهـ / **ata yurt** / منبع: جامـعـ التـوـارـیـخـ/ جـ3ـ صـ2342ـ وـ سـنـگـلاـخـ صـ108ـ.]
- ***تـنـهـ توـشـهـ**=[**tānā-toşā**]=**هزارگی**=هـیـکـلـ، قـوارـهـ.
توـشـ=[**ترکی**]=سـینـهـ.
- ***تـورـهـ**=[**torā**]=**هزارگی**=سـخـنـ(=ضـربـ المـثـلـ: دـیـگـهـ آـتـشـ بـجـوشـ مـیـارـهـ، آـدـمـ **تـورـهـ**ـ).
- [تـورـهـ]=[**ترکی- مـغـولـی**]=قـانـونـ، نـظـمـ، روـشـ، سـخـنـ حـكـمـتـ آـمـیـزـ (منـبعـ: تـارـیـخـ التـرـکـ فـیـ آـسـیـاـ الـوـسـطـیـ/ بـارتـولدـ)]
- [تـورـاـ درـ زـیـانـ تـرـکـیـ قـرـغـزـیـ بـهـ معـنـایـ: رـاسـتـگـوـ وـ درـسـتـکـارـ، رـاسـتـ وـ درـسـتـ مـیـ باـشـدـ/ **ata yurt** / فـرهـنـگـ نـامـهـایـ تـرـکـیـ، صـ86ـ].
- ***تـولـ / تـولاـ**=[**tol**]=**هزارگی**=خـوـيشـاـونـدانـ نـزـدـیـکـ کـهـ هـمـهـ اـزـ بـشـتـ یـکـ پـدرـ باـشـندـ.
دوـءـلـ=[**ترکی**]=نـسلـ، تـخـمـ نـزـادـ(منـبعـ: مـقـایـسـةـ اللـغـتـيـنـ/ دـکـتـرـ جـوـادـ هـیـنـتـ).
- ***تـوـموـ / تـوـمـانـ**=[**tomo**]=**هزارگی**=نـامـ بـکـیـ اـزـ اـقـوـامـ بـهـسـوـدـیـ.
تـوـمـانـ=[**مـغـولـی**]=عـدـدـ دـهـ هـزارـ [ابـنـ کـلمـهـ اـزـ زـیـانـ آـرـیـانـیـ(تـخـارـیـ) بـهـ تـرـکـیـ وـ اـرـ تـرـکـیـ بـهـ مـغـولـیـ رـاهـ بـافـتـهـ اـسـتـ. تـوـمـانـ تـخـارـیـ نـیـزـ بـرـکـرـفـتـهـ اـزـ چـینـیـ کـوـنـ یـاـ بـیـشـ اـزـ چـینـیـ(Proto-Chinese) اـسـتـ/ **ata yurt** / منـبعـ: جـامـعـ التـوـارـیـخـ/ جـ3ـ صـ2345ـ].
- ***تـوـغـ / نـوـخـ کـرـدـنـ**=[**toğ-tox**]=**هزارگی**=نـگـاهـ کـرـدـنـ(=ضـربـ المـثـلـ: آـدـمـ دورـانـدـیـشـ مـثـلـ أـشـثـ دـوـرـهـ سـیـلـ موـهـ آـدـمـ بـیـشـ پـایـ بـینـ مـثـلـ خـرـ پـیـشـ پـایـ خـوـهـ **تـوـغـ** مـوـنـهـ).
تـوـخـ=[**ترکی**]=نـگـاهـ کـرـدـنـ ، سـیرـ.
- ***تـوـکـشـیـ کـرـدـنـ**=[**tokşı**]=**هزارگی**=نـفـسـ نـفـسـ زـدـنـ.
تـوـشـمـکـ=[**ترکی**]=نـفـسـ کـشـیدـنـ(منـبعـ: خـودـامـوزـ تـورـکـیـ وـ فـارـسـیـ).
- ***تـوـکـنـهـ / تـکـانـهـ**=[**tāwkānā**]=**هزارگی**=دـیـگـ بـرـگـ مـسـیـ.
تـکـهـ=[**ترکی**]=تـشـتـ، تـغـارـ خـمـیرـگـیرـیـ(منـبعـ: هـمـانـ).
- ***تـتوـ**=[**tātu**]=**هزارگی**=اسـبـ فـاطـرـ مـانـدـ.
تـاتـوـ=[**ترکی**]=اسـبـ اـزـ نـسـلـ بـیـسـتـ(منـبعـ: مـحاـكـمـةـ اللـغـتـيـنـ/ اـمـيرـ عـلـیـشـیرـ نـوـائـیـ).
- ***جـتـلـ**=[**jābāl**]=**هزارگی**=دـیـلـمـ ، خـرـبـیـ.
جـبـلـ=[**ترکی**]=دـیـلـمـ.
- ***جـلـمـیـشـ**=[**jālmış**]=**هزارگی**=نـامـ مـنـطـقـهـایـ درـ بـامـیـانـ.
جلـمـیـشـ=[**ترکی**]=حـکـمـیـدـ وـ عـلـمـ مـحـارـبـهـ(منـبعـ: واـژـهـ نـامـهـ اـحـسـنـ التـوـارـیـخـ/ دـکـتـرـ عـبدـالـحـسـنـ نـوـائـیـ).
- ***جـحـورـهـ / جـحـوقـهـ**=[**yorā~joqā**]=**هزارگی**=جـفـتـ(=ضـربـ المـثـلـ: کـوـشـشـیـ[کـفـشـشـ] رـ جـهـورـهـ نـمـیـتـهـ!).
جـحـوتـ=[**ترکی**]=جـفـتـ(منـبعـ: خـودـامـوزـ تـورـکـیـ وـ فـارـسـیـ / اـصـطـلـاحـاتـ دـیـوـانـیـ؟ـ).
- ***جـحـوقـ حـوقـهـ**=[**joq~joq**]=**هزارگی**=دـسـتـهـ دـسـتـهـ.
جـحـوقـ حـوقـ=[**ترکی**]=دـسـتـهـ دـسـتـهـ، گـرـوـهـ گـرـوـهـ.
- ***جـبـجـیـ**=[**jiji**]=**هزارگی**=پـستانـ مـادـرـ بـهـ زـانـ کـوـدـکـانـ.
جيـجيـ=[**مـغـولـی**]=پـستانـ وـ شـيرـ مـادـرـ.

* **جیگی حیگی**=[هزارگی]=امان خواستن، توبه کردن، عذر تقصیر خواستن=**منال**[مخته]: صدرخان هزاره... اسی سُرخُه سواره... صدرخان ببری... ملکه گرفت نروری... دشانه صدرخان... بارده تیر جرمی... صدرخان رفه دامده... خداجان کنی پرده... توبه توبه خداجان... **حیگی حیگی** سخی جان... کشته شده صدرخان... دنگی تاشرغان / این قضیه مربوط به اغتشاشات دوره حبیب الله کلکانی است!).

حیگی حیگی=[ترکی]=عذر تقصیر خواستن.

* **چابوش/چپش**=[هزارگی]=**çäpoş~çäplüş**=**بُزغاله**=ضرب المثل: سال بَد که آماد رواباه **چپوش** خور موش!

چپش=[ترکی]=بُزغاله يكساله (منع: خودآموز تورکی و فارسی).

* **چپو/چپو**=[هزارگی]=**çäpow**=بورش و حمله.
چپاو/[چپو]=[ترکی- مغولی]=ناخت و تاز و غارت.

* **چخول/چخولی/چخولگر**=[هزارگی]=**çüükü**=**سخن چین، نمام، جاسوس.**
چخوغول/[چخوغولی]=[ترکی]=**جاسوسی**(منع: همان و مقایسه اللغتين / دکتر جواد هیئت).

* **چلتاع/چلتاع**=[هزارگی]=**çältağ**=زن سلیطه و بی حیا.
شلناق=[ترکی]= **ADMİ** که با زور احادی کند(منع: واژه نامه احسن التواریخ).

* **چموس**=[هزارگی]=**çämus**= نوعی کفتی چرمی.
چموس=[ترکی]=**نوعی کفش چرمی.**

* **چخوغ**=[هزارگی]=**çüük**=**نخ باریک پشمی**=ضرب المثل: از **چوخ** تا سیزو!.

* **چخوغ**=[هزارگی]=**چخوغ**=**چوخ**=**چوخ**=[ترکی]=**نخ پشمی.**

* **چیغیل**=[هزارگی]=**غربال بزرگ، الک**=ضرب المثل: **چیغیل** به غلبیل میگه خاک به سولاخای تو!.

چیغیل=[مغولی]=**نوعی غربال که سوراخ های بزرگ دارد.**

* **خانم**=[xanom]=[هزارگی]=در هزاره حات=هزارستان) فقط شوهر از روی احترام به زن خود این کلمه را اطلاق میکند
خانم=[مغولی]=**زن خان، عنوان احترام آمیز برای زنان.**

* **زلفی**=[zolfi]=[هزارگی]=حلقه در.
زلفی=[ترکی]=حلقه در.

* **دله**=[dälä]=[هزارگی]=آدم احمق.
دلی=[ترکی]=**دیوانه، سفیه، کم عقل.**

* **دولاغ**=[dulaq]=[هزارگی]=نوعی شلوار زنانه که تا مج با را می پوشاند.
دولاق=[ترکی]=**مج پیچ**
دولاغ در زبان ترکی ترکمنی به معنای **مُجْبِجَ** است / فرهنگ نامهای ترکی/ ج 1/ ص 116.

* **سقّه/سانقه**=[هزارگی]=**säqä~sanqä**=[هزارگی]=هر چیزی که از همنوع خود بزرگتر باشد مثلا به بُجول گاو که از بُجول گوسفند بزرگتر است سقه یا سانقه کویند.
سانقا/[سانقه]=[ترکی]=**قاب بزرگ و هرجیزی که از دیگر انواع خود بزرگتر باشد.**

* **سوپی**=[sübäi]=[هزارگی]=بز و گوسفندی که تازه جوان شده و نزدیک حمل آن رسیده باشد.
سوپای=[ترکی- مغولی]=**عزب و بی همسر**(منع: خودآموز تورکی و فارسی و همان و مقایسه اللغتين / دکتر جواد هیئت).

* **سوچی**=[stüçü]=[هزارگی]=آلی است که با آن مایعات از جمله شیر را صاف کنند.
سوچی=[ترکی]=**سوچی**=ساقی، صافی.

* **سوچه**=[süçə]=[هزارگی]=پاک و تمیز.
سوچه=[مغولی]=**پاک و تمیز.**

* **سونه**=[sünä]=[هزارگی]=حشره حونخواری است از نوع خرمگس.
سونه=[ترکی]=**حشرهایست بالدار**(منع: محکمة اللغتين/ امیر علیشیر نوائی).

* **سیک**=[sik]=[هزارگی]=آلی نرینگی گاو و بُز و قوج.
سیک=[ترکی]=آلی تناسلی، قصیب(منع: خودآموز تورکی و فارسی).

* **شپلاق**=[şäpälaq]=[هزارگی]=**سیلی.**
شپلاق/[سیلاق]=[ترکی]=**سیلی**(منع: همان).

* **شیرغه**=[şirğä]=[هزارگی]=زرد منتمایل به سفید.
شیرغه=[مغولی]=**ررد منتمایل به سفید.**

* **شیشک**=[şışäk]=[هزارگی]=**گوسفند دو ساله.**
شیشک=[ترکی]=**گوسفند برواری.**

* **طُغْرِي/ طوغری**=[toğri]=[هزارگی]=**حط و راه مستقیم**
طُغْرِي/ طوغری / دوغری [ترکی]=**حط و راه مستقیم**

* طولو / طولون [=هزارگی] = نام قومی از مردم هزاره / دایمیرداد (= ولایت میدان-وردک).
طولون / تولون [=ترکی] = بُر و مملو، ماه شب چهارده، بی بال و بُر و بی همه جیز و نام سلسله‌ای از ترکان.

* فَبَلْ كردن [=هزارگی] = هزارگی [=qābāl] = محاصره کردن.
فَبَلْ [=ترکی- مغولی] = محاصره (منبع: توڑک چهانگیری ص 342).

* قَبَرَعَه [=هزارگی] = استخوان دنده [=صرب المثل: زن، قَبَرَعَه گَجَهَا].
قابرقا / قابرغا / قابورغا [=ترکی] = استخوان دنده (منبع: خودآموز تورکی و فارسی).

* قَبْعَوْه [=هزارگی] = هزارگی [=qābqo] = نله ، دام.
قبعو / قيقان [=ترکی] = نله، دام.

* قَنْقَنَك [=هزارگی] = آن قسمت از شکمبه (= نشخوارکنندگان) که در فارسی "هزارخانه" و "هزارلا" گویند.
قانقاني [=ترکی] = هزارخانه شکمبه.

* قُرْمَه [=هزارگی] = گوشت سرخ شده.
قرمه [=ترکی] = گوشت سرخ شده (منبع: عمید).

* قِسْمَاع [=هزارگی] = پرده نازکی روی مایعات.
قسماع [=ترکی] = پرده نازکی که روی مایعات بوجود آید.

* قَسِيْعَه [=هزارگی] = لالک بُشت (= سنگ بُشت).
تسیاق / توسيقه [=ترکی] = لالک بُشت (منبع: خودآموز تورکی و فارسی).

* قَشْوَه [=هزارگی] = آنی که با آن پشت اسب و الاغ را بخاراند و نیمار کنند.
قسشو / قاسو [=ترکی] = آلت فلزی دندانه دار که با آن پشت چهاربایان را نیمار کنند (منبع: مقایسه اللختین/ دکتر جواد هیئت).

* قَلْعُه / قلغان [=هزارگی] = برگ جنده مانند ریواس (= ضرب المثل: اختیار قَلْعَه به دستی بادَّ).
فالخان / فالغان / قلغان [=ترکی- مغولی] = سپر [=هزارگی] = حشناک (منبع: خودآموز تورکی و فارسی / محکمۀ اللختین / امیر علیشیر نواوی).
= در بعضی لهجه های ترکی نیز فالغان / فالخان / كالكان به معنای سپر آمده است از حمله ترکمنی: فالكان، آناطولی:
كالكان / ata yurt / منبع: فرهنگ نامهای ترکی/ فرهاد جوادی / عبدالله اوغلو / ص 511 و 261].

* قُورَه [=هزارگی] = نام منطقه‌ای در بهسود.
قورا / قورو / قوري [=ترکی] = حشناک (منبع: خودآموز تورکی و فارسی / مکالمات روزمره ترکی استانبولی).

* قوش / بایقوش [=qüş] [=هزارگی] = نام برند.
فوش [=ترکی] = پرنده

* قوي [=qüy] [=هزارگی] = غلاف، نیام.
قوئي / قين [=ترکی] = جاه، غلاف و نیام (منبع: خودآموز تورکی و فارسی).

* قُوي [=qoy] [=هزارگی] = منع، نهی، "جنگ قوي" يعني "جنگ ممنوع" (= جنگ بس).
فوئي [=ترکی] = منع کردن، نهی کردن (منبع: همان).

* قَيْزَه [=هزارگی] = لکام اسب (= ضرب المثل: از دُرمشی قَيْزَه موکونه!).
قيزه [=ترکی] = لکام اسب (منبع: افغان قاموس).

* فيسيکردن [=qisi] [=هزارگی] = تراشیدن ته دیگ.
فاسيماق [=ترکی] = تراشیدن با فاشق (منبع: مقایسه اللختین/ دکتر جواد هیئت).

* قيغاج [=qiğaj] [=هزارگی] = کج و مُورب.
قيغاج [=ترکی] = کج و مُورب (منبع: همان و فرهنگ عمید).

* كاكوتى [=kakütü] [=هزارگی] = گیاهی است کوهی و معطر.
كاكوتى [=ترکی] = گیاه کاكوتى که اصل آن کلیک اوتي بوده مرکب از کلیک + اوتي، اوت در ترکی علف را گویند (منبع: مقایسه اللختین/ دکتر جواد هیئت).

* كرپى [=korpi] [=هزارگی] = هيزمى (= بوته‌ای) است خاردار شبیه خارپشت.
كرپى [=ترکی] = خارپشت (منبع: همان و مکالمات روزمره ترکی استانبولی).

* كوتل / كتل [=kotâl] [=هزارگی] = گردنہ.
كوتل / كتل [=ترکی- مغولی] = گردنہ (منبع: مقایسه اللختین/ دکتر جواد هیئت).

* كورپه [=korpâ] [=هزارگی] = یونجه و شبدر نازه رسته.
كورپه [=ترکی] = نوزاد (منبع: خودآموز تورکی و فارسی).

* كوكنه [=kowkânâ] [=هزارگی] = افسار چاربایان.
كوكاته [=ترکی] = زنجیر، قید و بند افسار.

* كُوي [=küy] [=هزارگی] = کسی را با فریاد صدا زدن.
كوي [=ترکی] = هوار ، فریاد (منبع: همان).

***کویک**[*küyäk*]=هزارگی[=بَرْه يكـسـالـه].
کویک[ترکی]=آهو.

***کیوانی**[*kiwani*]=هزارگی[=زوجه، همسر.
کیوانی[ترکی]=پردهزن، همسر، همسرفسن.

***کُمك**[*komäk*]=هزارگی[=نصرت و باری.
کمك[ترکی]=مدد و باری(منبع: افغان قاموس و فرهنگ عیید).

***گل گل**[*gäl-gäl*]=هزارگی[=این کلمه در روستاها فقط در مورد جدا کردن گوسفندان از هم استعمال می شود و با گفتن گل گل، هر کس گوسفندان خود را به طرف خانه دعوت می کند.
گل[ترکی]=معنای بیا.

***لا لا**[*lala*]=هزارگی[=برادر، برادر بزرگتر.
لا لا / لیله[ترکی]=سربرست و مردی کودک، برادر بزرگ.

***نوخته**[*noxtä*]=هزارگی[=افسار.
نوخته لاماق[ترکی]=افسار زدن(منبع: خودآموز تورکی و فارسی و مقایسه اللغتين/ دکتر جواد هیئت).

***نوکر**[*nokär*]=هزارگی[=خدمتمکار
نوکار[مغولی]=خدمتمکار، عسکری که به "خان" خدمت کند(منبع: مقایسه اللغتين/ دکتر جواد هیئت/ تاریخ فتوحات مغول).

***نیمو / نیمان**[*näymo*]=هزارگی[=نام قومی از هزاره.
نایمان / نیمن[ترکی]=نام قومی از ترکان(منبع: تاریخ فتوحات مغول).

***برغه / ایرغه**[*yerğä*]=هزارگی[=اسب راهوار (=ضرب المثل: خر خالی، بِرْغَه موَرَه!).
برغه[ترکی]=اسب رهوار(منبع: افغان قاموس و مقایسه اللغتين/ دکتر جواد هیئت).

***بزنه / بازنه**[*yeznä*]=هزارگی[=شوهر خواهر.
بزنه / بازنه[ترکی]=شوهر خواهر(منبع: مقایسه اللغتين).

***ینگه**[*yengä*]=هزارگی[=زن برادر، زن عموم.
ینگه[ترکی]=زن برادر، زن عموم(منبع: مقایسه اللغتين/ دکتر جواد هیئت/ مکالمات روزمره ترکی استانبولی).

منابع : ata yurt

امثال و حکم مردم هزاره/محمد جواد خاوری/ناشر: انتشارات عرفان/چاپ اول 1381 تهران
پژوهشی در تاریخ هزاره ها/حسین علی یزدانی/ج 1/ ناشر: مؤلف / چاپ اول 1368 مشهد
پژوهشی در تاریخ هزاره ها/حسین علی یزدانی/ج 2/ ناشر: مؤلف / چاپ اول 1373 قم
جامع التواریخ / رشید الدین فضل الله همدانی/ج / تصحیح و تحریثیه محمد روشن/مصطفی موسوی / نشر
البرز/چاپ اول 1373 تهران
خودآموز مکالمات روزمره ترکی آذربایجانی/دکتر حسین فیض الله وحید/انتشارات تلاش/چاپ اول 1375 تبریز
سرزمین و رجال هزاره جات/حسین نائل/مرکز فرهنگی نویسندگان افغانستان/چاپ اول 1379 قم
سیری در هزاره جات/انجیزه علیداد لعلی/ناشر: احسانی/چاپ اول 1372 قم
فرهنگ عامیانه طوائف هزاره/حسین علی یزدانی/ناشر: مؤلف / چاپ اول 1371 مشهد
فرهنگ (قاموس) ترکی به فارسی سنگلاخ/مهدیخان استرآبادی/نشر مرکز/چاپ اول 1374
فرهنگ نامهای ترکی/ج 1/ فرهاد حوادی، عبدالله اوغلو/نشر اختر/چاپ اول 1380 تبریز

منابع: استاد حسین علی یزدانی

تاریخ اجتماعی دوره مغول به کوشش جهانیگلو چاپ اصفهان
تاریخ الترك في آسيا الوسطي(عربی) بارتولد
تاریخ سری مغولان، ترجمه شیرین بیانی
تاریخ فتوحات مغول، ترجمه ابوالقاسم حالت
چنگیز خان، نوشته ولادیمیر نسفس، ترجمه شیرین بیانی
خودآموز ترکی و فارسی، تالیف ع نیریزی چاپ تهران
دستور زبان آذری، عبدالعلی کارنگ
دیوان لغات الترك، محمود کاشغري
فرهنگ اصطلاحات دیوانی دوران مغول، شمس شریک امین
فرهنگ عمید، حسن عمید
کزیده مقالات تحقیقی، نوشته: و. بارتولد، ترجمه کشاورز
لغات جغتائی و ترکی عثمانی
لغت نامه دهخدا
مقایسه اللغتين، دکتر جواد هیئت، تهران 1362
محاکمه اللغتين، امیر علیشیر نواوی
مکالمات روزمره ترکی استانبولی، کنجعلی تبریزی
نظام اجتماعی مغولان، ولادیمیر نسفس، ترجمه شیرین بیانی
واژه نامه احسن التواریخ، دکتر عبدالحسین نوابی

* مختصرآ در این زمینه شاهد مثالی خدماتتان می‌آورم که نشان بدهم، وجود واژگان و ابزار دستوری فارسی تنها در گویش یا زبان هزارگی نیست که مشاهده می‌شود، ملل دیگری از جمله طوائفی در ایران وجود دارند که ترکی و فارسی را بصورت مخلوط به کار می‌برند. از جمله آینها در ولایت "کرمان ایران" یک طائفه کوچی ترک وجود دارد به نام "نجاقچی" که در قرون گذشته، بنایه دلایل نظامی یا سیاسی توسعه نادرشاه افشار، از "قره‌داغ آذربایجان" ایران که مردمش ترکی غلیظ هم صحبت می‌کنند، به کرمان کوچ داده شدند. در مورد زبان این طائفه احمدعلی خان وزیری کرمانی، مؤلف "جغرافیای کرمان" چنین می‌نویسد: **نجاقچی ترک زباند، اما ترکی که بیشتر آن پارسی است**، مثلا: **دو من نیم، داشی کتر که استنم بخ من بعدا بکشم**(منبع: ایرج افشار، ایل‌ها، پادشاهیان و طوائف عشایری ایران، ج 2، ص 696-702)

** چند سال پیش از طریق رادیو آزادی از زبان یکی از نزدیکان بایای ملت؟=احتمالا سردار عبدالولی) شنیدم که ادعا می‌کرد، در زمان ظاهرشاه، وحدت ملي و حضور اقوام گوناگون در حاکمیت لحاظ شده بود. وی از جمله بطور مشخص در مورد هزاره‌ها، از فردی که تخلص "کوهکدای" داشت، نام برد که در دربار کدام سیمینی را (=که الان حضور ذهن ندارم) بهده داشته است.

- (1) لهجه دایزنگی، لهجه ای هزارگی است که در ولسوالیهای لعل و سرجنگل، یکه اونگ، ورس، پنجاب=از توابع ولایات مرکزی غور و بامیان) و به عبارت دیگر مناطق محل سکونت طائفه دایزنگی مروج است.
- (2) لهجه بیسودی، در بین هزاره‌های ساکن در ولسوالیهای دوگانه بیسود، در ولایت میدان- وردَک، در مرکز افغانستان مُروج است
- (3) ولسوالی در افغانستان، یک واحد اداری معادل شهرستان/فرمانداری، در ایران است.
- (4) دای گندی و لایتی جدید التأسیس=دادشه از آرزاگان [۱] هزاره نشین است در مرکز افغانستان (هزارستان).
- (5) لهجه ترکمنی در بین هزاره‌های ترکمن که در ولسوالی "دره ترکمن" از توابع ولایت پروان ساکن هستند مُروج است.

برای شناخت و تشخیص جامع و کامل لغات ترکی و مغولی دخیل در گویش هزارگی به منابع و تحقیقات گستردۀ و میدانی از سوی محققان متخصص و صاحب فن این حوضه* متخصصان زبان و لهجه‌های ترکی- نیاز است.

<http://gunturk.tk/>